

ارائه یک مدل تحلیلی برای بررسی شکاف دولت-ملت (الگویابی روابط بین دولت و جامعه)^۱

عبدالعلی قوام*
مهدی مالمیر**

چکیده

وجود نظریه‌های منفرد و متعدد در مورد روابط بین دولت و جامعه به‌رغم داشتن نقاط مثبت، دچار نوعی تقلیل‌گرایی نظری و روشی هستند که مانع ایجاد یک چارچوب تحلیلی مناسب برای انجام مطالعات چندبعدی و چندسطحی در مطالعات تطبیقی-تاریخی می‌شوند. از سویی همواره این دغدغه وجود داشته که تا چه میزان این نظریه‌ها در وهله نخست، قدرت پاسخ‌گویی (توان نظری) به پرسش‌های چرایی و

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «مطالعه تطبیقی و تاریخی زمینه و ریشه‌های اجتماعی شکاف دولت-ملت، با تأکید بر ایران» در دانشگاه شهید بهشتی است.
; عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی (a_a_ghavam@hotmail.com)
; دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی (malmir77@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۴

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۳، صص ۱۹۸-۱۵۷

چگونگی ایجاد شکاف دولت‌ملت را دارند و در وهله دوم اینکه تا چه میزان از قابلیت پیوند خوردن با دیگر نظریه‌ها (توان تلفیقی) برخوردارند. این مقاله بدون اینکه ادعای نظریه‌سازی داشته باشد، تلاشی است برای تلفیق نظری نظریه‌های مختلف در یک چارچوب تحلیلی واحد و منسجم با هدف بالا بردن قدرت نظری و تبیینی، و میزان موفقیت آن نیز مشروط به نقد و نظر دیگران و آزمودن در میدان عمل و تجربه است. چارچوب تحلیلی ارائه‌شده در این مقاله مبتنی بر نظریه عام قدرت است و از این رو بیش از آنکه دارای ویژگی‌های نظریه‌های خاص باشد، به‌عنوان یک چارچوب نظری عام معرفی می‌شود. این مقاله حاصل استفاده از شیوه آزمایش فکری یا تحلیل ذهنی برای بررسی انتقادی نظریه‌های مختلف است که در نهایت با اتخاذ رویکرد سیستمی در تلفیق نظریه‌ها، مدل جدیدی را به‌طور عام برای بررسی روابط بین دولت و ملت و به‌صورت خاص جهت مطالعه شکاف دولت‌ملت پیشنهاد کرده است.

واژگان کلیدی: دولت، ملت، قدرت، رابطه دولت و جامعه، شکاف دولت‌ملت

مقدمه: طرح مسئله شکاف دولت-ملت

این مقاله درصدد است تا توضیحی نظری را برای پاسخ به این پرسش فراهم آورد که چرا و چگونه بین دولت و ملت شکاف به وجود می‌آید؟ پاسخ به این پرسش متضمن توجه و بررسی نظری روابط بین دولت و جامعه و تیپولوژی و الگویابی روابط بین دولت و ملت است. برای این منظور تلاش شده است تا با استفاده از روش آزمایش فکری یا تحلیل ذهنی و نگاهی انتقادی به نظریه‌های موجود، درنهایت با اتخاذ رویکردی سیستمی مدل جدیدی به‌طور عام برای بررسی روابط بین دولت و ملت و به‌صورت خاص به‌منظور مطالعه شکاف دولت-ملت پیشنهاد شود.

مفهوم شکاف، دامنه و کاربرد وسیعی دارد و با صفات متفاوتی نظیر اجتماعی، سیاسی و نگرشی معرفی می‌شود. در یک معنای عام هر نوع تقسیم‌بندی باداوم و عمیق گروه‌ها بر مبنای برخی از تضادها را شکاف می‌گویند (بورن‌شایر، ۲۰۰۹: ۲). این مفهوم دربردارنده مبارزه بر سر منافع و منابع است و می‌تواند تحت تأثیر سطح توسعه جوامع یا به‌شکل نهادینه و یا به‌صورت خشن و پیکارجویانه پدیدار شود. مطابق این برداشت، شکاف به‌عنوان ماده خام پیکارهای سیاسی درنظر گرفته می‌شود و درواقع همان چیزی است که «ما» را از «آنها» جدا می‌کند (دلیرپور و سمیعی، ۱۳۸۸: ۱۵). از این‌رو، برخی از صاحب‌نظران (مورنو، ۱۹۹۹) به‌جای مفهوم شکاف از تمایز^۱، تعارض و تضاد^۲ در نوشته‌های خود استفاده کرده‌اند (بورن‌شایر، ۲۰۰۹: ۳)، ولی به‌نظر می‌رسد تعارض و تضاد اجتماعی مفهومی گسترده‌تر و

1. Division
2. Conflict

انتزاعی تر از شکاف اجتماعی است. زیرا شکاف اجتماعی عملاً چیزی است که موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تکوین گروه‌بندی‌ها می‌شود و این گروه‌بندی‌ها ممکن است تشکل و سازمان سیاسی پیدا کنند (بشیریه، ۱۳۷۷: ۹۹). یکی از انواع شکاف‌های اجتماعی-سیاسی، شکاف دولت-ملت است که امروزه از درجه اهمیت بالایی برخوردار بوده و در برنامه‌های صلح‌سازی و دموکراسی‌سازی به‌عنوان یک مانع جدی توسعه سیاسی و اقتصادی معرفی می‌شود. نگاهی به جریان تاریخی توسعه در جوامع مختلف حاکی از آن است که موفقیت در این زمینه مشروط به ایجاد پیوند بین دولت و جامعه بوده و تحکیم فرایند توسعه نیازمند پیوند قوی بین دولت و ملت است.

درواقع منظور از شکاف دولت-ملت به‌عنوان یک مسئله اساسی نظم اجتماعی در سطح کلان، نوعی مشکل در تنظیم رابطه سیاسی بین دستگاه دولت از یک سو و افراد و گروه‌های اجتماعی به‌مثابه شهروندان یک ملت از سوی دیگر است. بنابراین با توجه به رابطه بین دو خرده‌نظام اجتماعی (جامعه) و سیاسی (دولت) می‌توان اختلال یا بی‌نظمی رابطه‌ای بین دولت و جامعه را به‌مثابه شکاف تلقی کرد. اگر این رابطه به‌گونه‌ای تنظیم شود که نظام سیاسی حاکم (قدرت) و قواعد به‌کارگرفته‌شده توسط آن برای توزیع قدرت متمرکز و متراکم دارای مشروعیت باشد و بازیگران صحنه قدرت نیز به‌صورتی شفاف و قاعده‌مند عمل کنند، اعتماد اکثریت مردم جلب شده و بین این دو، پیوندی پویا برقرار خواهد شد. در غیر این صورت -یعنی اگر مسئله تنظیم سیاسی به‌درستی در یک جامعه اجرایی نشود- هر یک از این ابعاد دچار اختلال شده و نتیجه نهایی چنین اختلالی که خود می‌تواند در مرحله بعد بر شدت اختلالات بیافزاید، شکاف بین دولت و جامعه است. طبق گفته چلبی (۱۳۷۵: ۱۵۵)، این مسئله شامل نوعی اختلال رابطه‌ای حوزه سیاسی است که عبارت از فقدان یا کمبود گزینه‌های رابطه‌ای نهادینه‌شده بین شهروندان و اجتماعات طبیعی از یک سو و دولت به‌عنوان مرکز فائده قدرت از سوی دیگر است. طبیعی است هرچه تعداد و تنوع این گروه‌های بین دولت و جامعه بیشتر باشد، احتمال برقراری ارتباط دوجانبه در بعد سیاسی بین شهروندان و دولت نیز بیشتر خواهد بود. این گروه‌ها بنا به ماهیت، کارکرد و هدف خود می‌توانند اشکال مختلفی به خود بگیرند؛ مانند

گروه‌های ذی‌نفع، اصناف، احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های علمی و فرهنگی، انجمن‌های دوستی، انجمن‌های مذهبی، بنگاه‌های خیریه، محافل و انجمن‌های هنری و غیره. بنابراین نبود یا هرگونه کاستی، نقص، نابرابری و عدم توازن در رابطه بین دو موجودیت ملت و دولت که مانع برقراری تعاملات بین آنها شود به‌عنوان شکاف دولت-ملت (نوعی از اختلال رابطه‌ای سیاسی) مفهوم‌سازی شده است.

۱. پیشینه نظری شکاف دولت-ملت

سابقه بررسی نظری پیوند میان جامعه و دولت به زمان پیدایش دولت‌های مدرن و گسترش اندیشه‌های لیبرالی برمی‌گردد. در لیبرالیسم کلاسیک اندیشمندانی چون *هابز* و *لاک* زمینه‌های نظری این پیوند را در نظریه قرارداد اجتماعی پی ریختند و سپس *بنتام*، *اسمیت* و *میل* آن را به‌صورت کامل‌تری مورد پردازش قرار دادند. در چارچوب لیبرالیسم کلاسیک، دولت مقید به خواسته‌های جامعه بود و وظیفه داشت موانع داخلی و خارجی سد راه فعالیت آزادانه شهروندان را برطرف کند و درمقابل، جامعه نیز سیاست‌های دولتی را که در راستای خواسته‌های جمعی بود برمی‌تابید. با بحران‌های به‌وجودآمده در نظام سرمایه‌داری، اندیشه‌های لیبرالیسم کلاسیک مورد نقد جدی قرار گرفت و عده‌ای به‌منظور سامان‌دهی امور اقتصادی و اجتماعی خواهان گسترده شدن نقش دولت شدند؛ ازاین‌رو لیبرالیسم تجدیدنظرطلب که خواهان دخالت بیشتر دولت در جامعه بود جایگزین رویکرد قبل شد. اما بار دیگر و به‌دنبال بحران‌های به‌وجودآمده شکل دیگری از سیاست‌ها با نام نئولیبرالیسم ظهور کرد که طرفدار یک دولت کوچک بود که بتواند تمامی شهروندان را نمایندگی کند (بشیریه، ۱۳۷۸: ۶۶-۶۵).

برای نخستین‌بار رابطه دولت و جامعه از دیدگاهی جامعه‌شناختی به‌وسیله *کارل مارکس* مورد بررسی قرار گرفت. مارکس دولت را به روابط اقتصادی قدرت فروکاسته بود و آن را برای شیوه‌های تولید اقتصادی و طبقات، کارکردی می‌دانست. از نظر او دولت یک نهاد اجبار و متشکل از دستگاه‌های اداری، اجرایی، قضایی و نظامی است و کارویژه‌ای جز دفاع از منافع طبقه حاکم ندارد و به همین دلیل از آن

با عنوان «کمیتة اجرایی امور بورژوازی» نام می‌برد (وینسنت، ۱۳۸۹: ۲۳۷). با این تعریف از دولت، ظهور دولت مطلقه غربی به‌عنوان یک دولت مدرن از نظر مارکس نتیجه موازنه بین بورژوازی و نجیب‌زادگان فئودال است (اندرسون، ۱۳۹۰: ۲۱). تأکید عمده مارکس بر رابطه دولت با ساخت طبقات اجتماعی بود و بحث از ریشه اجتماعی توزیع قدرت سیاسی موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی او را تشکیل می‌دهد (بشیریه، ۱۳۷۷: ۳۰). از نظر او رابطه دولت و جامعه را می‌توان در قالب تعریف آزادی جستجو کرد. از نظر مارکس: «آزادی عبارت است از تبدیل دولت از ارگانی تحمیل‌شده به جامعه، به ارگانی که به‌طور کامل تابع آن است و امروزه نیز شکل‌های دولت کم‌وبیش تا آن حد آزادند که آزادی دولت را محدود کنند» (به نقل از اندرسون، ۱۳۹۰: ۱۷).

از نظر مارکس (متأخر) نیرومندی و استقلال دولت روزبه‌روز سبب شده است که بین جامعه و دولت جدایی بیافتد. او در «هجدهم برومر لوئی بناپارت» از قدرت و سلطه کامل دستگاه دولتی که امکان نفس کشیدن جامعه را سلب کرده است سخن می‌گوید و بنابراین به فکر طرح جامعه مدنی می‌افتد. مارکس هرکجا که از جامعه مدنی سخن می‌گوید، در واقع بر همین تضاد انگشت می‌گذارد، تضادی که در آن دولت در مقابل جامعه است و حتی نمی‌گذارد جامعه براساس عملکرد آزادانه سازوکارهای طبقاتی خود چنان‌که هگل می‌گفت، به حرکت تکاملی خود آزادانه ادامه دهد (پرهام، ۱۳۷۸: ۶۴-۶۳).

دورکیم که دولت مدرن را محصول پیچیده شدن جامعه و توسعه تقسیم کار اجتماعی می‌دانست، درباره رابطه بین دولت و جامعه می‌گوید ریشه استبداد دولتی در زایش جامعه توده‌ای و ذره‌ای قرار گرفته است؛ یعنی جایی که در آن هیچ گروه اولیه یا واسط یا هیچ انجمن یا تشکل صنفی قدرت نهاد دولت را محدود نمی‌سازد. برخلاف مارکس که این توضیح را با کمک مناسبات بین طبقات انجام می‌داد، دورکیم این توضیح را با کمک الگوی جامعه توده‌ای بررسی می‌کند. و بر نیز تولد دولت را به‌معنای پاتریمونالیسم می‌داند که در نتیجه، نهاد دولت از جامعه جدا، متمایز و نهادینه می‌شود. از نظر وبر و همچنین دورکیم، دیوان‌سالاری و شکل‌گیری دولت، بیانگر عقلانیت بی‌وقفه و پیشرفت غرب است و نه معرف رابطه نیروهای

اجتماعی (بدیع و بیرن‌بوم، ۱۳۷۹: ۳۹-۲۶).

پارسونز، دولت مدرن را کامل‌ترین شکل نظام سیاسی می‌داند که از شکل‌گیری یک نظام قانونی منتج شده و مشروعیت خود را از اصل و جاهت قانونی به‌دست می‌آورد. این نوع دولت در واقع چیزی جز یک دولت دموکراتیک نیست که توسعه آن بر نهاد پارلمان و اصل شهروندی استوار است. هر یک از این دو اصل، پیش‌زمینه اجتناب‌ناپذیر تمایز نظام سیاسی از سایر نظام‌های اجتماعی است (بدیع و بیرن‌بوم، ۱۳۷۹: ۵۲-۵۱). از این رو دولت مورد نظر پارسونز، دولتی حقوقی است که به‌واسطه تکیه بر اصول فوق سبب پیوند بین دولت و ملت می‌شود. اندرسون نیز مهم‌ترین عامل را در شکل‌گیری دولت مدرن غربی (دولت مطلقه) نظام حقوقی می‌داند. او در مطالعه خود «تبارهای دولت مطلقه» که هدف از آن، مطالعه تطبیقی ماهیت و رشد حکومت مطلقه در اروپا است، به‌طور تاریخی نشان می‌دهد که چگونه دولت مدرن اروپایی بر سازمان‌های حقوقی تمدن روم بنا شده و اصل نظری حق حاکمیت مطلقه^۱ بر سلطنت‌های جدید رنسانس تأثیر گذاشته است. در این فرایند نقش دین مسیحیت بر سازمان حقوقی دولت مدرن برای اندرسون اهمیت خاصی داشته است. از نظر وی استقلال حوزه حقوقی و نهادینه شدن آن در نظام فئودالی که بیشترین تأثیر را در ظهور دولت مدرن داشته است، بیش از هر چیز مرهون تمایزگذاری دین مسیحیت بین دو حوزه دنیوی و معنوی بود. مسیحیت با دنیوی شمردن سیاست، پایه مشروعیت نظام سیاسی را در قرارداد بین جامعه و دولت جستجو می‌کرد و همین امر، نهادینه کردن ساخت آن را تسریع می‌کرد (اندرسون، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۰).

ساموئل هانتینگتون (۱۹۶۸)، در «نظم سیاسی در جوامع در حال‌تغییر» با استفاده از نظریه نهادگرایی می‌گوید، یک نظام سیاسی هنگامی کارآمد و معتبر است که از درجه بالای نهادینگی برخوردار باشد، یعنی سازمان‌ها و آیین‌های زیربنایی آن متعدد، به اندازه کافی ثابت و از نظر مردم ارزشمند باشد. او می‌گوید اگر در جامعه‌ای توسعه اقتصادی (نوسازی اقتصادی) رخ بدهد و نظم سیاسی نتواند خود را با آن همگام نماید، نظام دچار اختلال شده و امکان بروز انواع تضاد از جمله

تضاد بین دولت و جامعه بالا می‌رود. در چنین وضعیتی نقش نهادهای واسط یا جامعه مدنی اهمیت می‌یابد.

لیپست و روکان، به دنبال ارائه مباحث مربوط به شکاف و انواع آن به سازوکارهای حل شکاف که ریشه در برقراری روابط بین دولت و جامعه دارند پرداخته و در این مورد به نقش عامل اقتصادی و بسط ارزش‌های دموکراتیک اشاره می‌کنند (به نقل از دلیرپور، ۱۳۸۸: ۱۷). چارلز تیلی (۲۰۰۰)، با در نظر گرفتن رابطه بین دولت و جامعه، مسیرهای منتهی به دموکراسی را در جوامع اروپایی مطالعه کرده است. او با در نظر گرفتن دو بعد ظرفیت دولت (ناشی از منابع اقتصادی، فرهنگی، نیروی انسانی و سابقه تاریخی) و میزان مشاوره با مردم^۱ دو مسیر را برای تحقق دموکراسی تشخیص داده است؛ مسیری که در ابتدا یک دولت قوی شکل می‌گیرد و پس از آن میزان مشاوره با مردم افزایش می‌یابد (مانند دولت پروس ۱۹۲۵ تا ۱۹۶۰) و مسیر دیگر که ابتدا دولت ضعیف است، ولی با مردم مشاوره می‌کند و به همین واسطه به تدریج ظرفیت آن بالا رفته و دولت قوی می‌شود (مانند سوئیس) (تیلی، ۲۰۰۰: ۸-۶).

اما در بین صاحب نظران می‌توان به گروهی اشاره کرد که به طور ویژه رابطه دولت و جامعه را در کانون مطالعه خود قرار داده‌اند. آنان بر عامل ناکارآمدی دولت و جامعه با عناوین متفاوتی چون دولت نرم، سست، ناکارآمد، ضعیف، بی ظرفیت و جامعه شبکه‌ای، نامنسجم (میردال، ۱۹۶۸؛ اوانز، ۱۹۹۷؛ لفت‌ویچ، ۲۰۰۴؛ واینر، ۱۳۷۹؛ میگدال، ۱۹۸۸، ۲۰۰۱) اشاره دارند. نظریه میگدال (۱۹۸۸) با عنوان دولت ضعیف و جامعه قوی یکی از نظریه‌های مطرح در این گروه به شمار می‌آید. طبق دیدگاه او دولت‌ها و جوامع دو هویت مجزا نیستند و ارتباط میان آنها براساس سلطه یکی بر دیگری تعریف نمی‌شود، بلکه هر دو هویت بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و فقط ضعف یکی نسبت به دیگری مشخص‌کننده نوع رابطه است (میگدال، ۱۹۸۸: ۱۵). از نظر وی دولت نیرومند، دولتی است که «توانش‌های بالایی برای رسیدن به اهداف خود از جمله نفوذ در جامعه، تنظیم روابط اجتماعی،

بهره‌برداری از منابع و تخصیص یا استفاده از منابع به شیوه مشخص دارد». در مقابل دولت ضعیف، دولتی است که در ایفای نقش خودسالار و توانایی سازمانی و نهادینه کردن آن ضعیف است (میگدال، ۱۹۸۸: ۲۰-۱۹). اما اغلب ضعف دولت‌ها در ماهیت و شکل جوامع نهفته است. در جوامعی که هویت‌های اجتماعی مختلفی دارند (جوامع شبکه‌ای و تارمانند^۱) و نظام ارزشی و نمادین غالب وجود ندارد، توانایی دولت در اجرای کارویژه‌هایش کاهش می‌یابد. ویژگی شبکه‌ای این جوامع سبب می‌شود تا روابط پیچیده‌ای از قدرت میان این سازمان‌ها با دولت و با یکدیگر شکل بگیرد. در چنین جوامعی تعدد گروه‌های اجتماع مانع اعمال کنترل اجتماعی دولت شده و کنترل اجتماعی به صورت پاره‌پاره درمی‌آید. بنابراین همواره میان این گروه‌ها با دولت دعوی واقعی وجود دارد (میگدال، ۱۹۸۸: ۳۳).

همان‌گونه که ملاحظه شد، بحث‌های فراوانی درباره رابطه دولت و جامعه در حوزه نظریه‌های سیاسی و جامعه‌شناسی مطرح شده است. به‌طور کلی با در نظر گرفتن تحولات رخ داده در حوزه نظریه‌پردازی دولت و نوع رابطه آن با جامعه، طبق تقسیم‌بندی جسوپ (۲۰۰۷) دو دسته اصلی قابل‌شناسایی است: رویکردهای جامعه‌محور و رویکردهای دولت‌محور. در گروه نخست، مارکسیست‌ها، تکثرگرایان و کارکردگرایی ساختاری قرار دارند و در طرف مقابل، نظریات افرادی چون ماکیاوولی، دوتوکویل، وبر و هیتنز قرار می‌گیرد. امروزه با طرح نظریات جدیدتر، می‌توان پیوستاری از آنهایی که قائل به وابستگی کامل بین این دو بوده تا کسانی که به استقلال کامل پایبندند را تصور کرد. در این میان دست‌کم سه رویکرد اساسی بر روی طیف نسبت به بقیه مورد توجه و مشخص‌تر است. رویکردی که قائل به استقلال دولت از جامعه (طبقات و گروه‌های اجتماعی) است، نظیر پولانزاس، رویکردی که دولت را ابزار دست طبقه مسلط می‌داند، مانند میلی باند و رویکردی که دولت را مجموعه‌ای از ابزارهای نهادی و سازمان‌های بوروکراتیک می‌پندارد که انحصار به‌کارگیری قوه قهریه را برای تنظیم روابط عمومی و خصوصی در دست دارد (فاضلی، ۱۳۸۹: ۴۱). جفری سلرز (۲۰۱۱) نیز این قبیل

مطالعات انجام شده را در قالب یک الگوی چهارگانه دسته‌بندی کرده است. از نظر او این مطالعات شامل دو رویکرد بالا به پایین و پایین به بالا است. در رویکرد بالا به پایین نقش نیروها و کنشگران سطح بالای دولت و جامعه مورد توجه است و در رویکرد پایین به بالا، نقش نخبگان و کنشگران در کانون توجه قرار دارد. همچنین با توجه به میزان اهمیتی که نظریه‌ها و مطالعات مربوطه به یکی از دو واحد دولت یا جامعه داده‌اند، دو دسته دیگر با عنوان نظریه‌های دولت‌محور و نظریه‌های جامعه‌محور قابل شناسایی است. نظریه‌های دولت‌محور بر مفروضات نهادگرایی کلاسیک مبتنی و معتقد به در نظر گرفتن سطوح سلسله‌مراتب دولتی (نخبگان دولتی یا رهبران سیاسی) هستند و از سوی دیگر، نظریه‌های جامعه‌محور که بیشتر در بین جامعه‌شناسان و اقتصاددانان دیده می‌شود، به نقش عامل‌های اجتماعی نظیر نهادها و سازمان‌های اجتماعی در سطح بالا و گروه‌های کوچک و خانواده و شهروندان در سطح پایین تأکید دارند.

با جمع‌بندی و ارزیابی این نظریه‌ها می‌توان گفت:

۱. عموماً مسئله شکاف دولت‌ملت در هریک از این نظریه‌ها دست‌کم به یکی از دو سطح دولت و ملت تقلیل داده شده است و چنانچه تلفیقی انجام گرفته، سازوکارها و جهت‌های علی ترکیبی و روابط بین آنها کم‌رنگ بوده است.
۲. تعداد انگشت‌شماری از این نظریه‌ها به صورت مشخص و صریح به مسئله شکاف دولت و ملت اشاره داشته‌اند و عموماً آنچه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، در چارچوب موضوع توسعه و با تأکید بر رابطه بین دولت و جامعه بوده است.
۳. ضرورت روش‌شناختی ایجاب می‌کند تا چارچوبی برای تحلیل و بررسی مسئله شکاف دولت‌ملت طراحی شود که بتوان از آن با استراتژی‌های مختلف روشی به‌ویژه طرح‌های تطبیقی-تاریخی که مناسب بررسی چنین موضوعاتی است استفاده کرد.
۴. علاوه بر این، مناسب است که برای هرگونه مطالعه و بررسی نظری و تجربی رابطه دولت و جامعه، به کم‌وکیف این موجودیت‌ها در سطوح ساختاری دولت و ملت و عاملیت‌های سطح خرد توجه شود و آنها را نه به‌عنوان اشکال

مجزای از هم بلکه به صورت یک شبکه درهم تنیده شده در نظر گرفت. الگوی تحلیلی شکاف دولت-ملت که در ادامه توضیح داده می شود، در نظر دارد، تاحدودی به این انتظارات نظری و روشی پاسخ دهد. برای اینکه بتوان مفاهیم بنیادین مرتبط با شکاف دولت و ملت را در قالب یک چارچوب متقن و مدون در ارتباطی منطقی قرار داد، لازم می نمود تا به ابزاری تئوریک متوسل شویم که از عهده حل این مشکل برآید. به این منظور با توجه به ویژگی و کارکرد نظریه های عام از «تئوری عمومی قدرت» به عنوان بنیان نظری الگوی تحلیلی پیشنهادی استفاده شده است که در ذیل توضیحاتی درباره این نظریه و نقش تحلیلی آن ارائه می شود.

۲. نظریه عمومی قدرت

ویژگی غالب مطالعات تاریخی این است که نظریه به عنوان یک ابزار تحلیلی نقش مهمی در فرایند انجام مطالعه و بررسی شواهد برعهده دارد، اما نظریه ای که در این روش مورد استفاده قرار می گیرد، یک نظریه عمومی است که امکان بررسی شواهد مختلف را برای محقق فراهم می کند و به عنوان یک نقشه راه او را در رسیدن به پاسخ پرسش هایش یاری می رساند. این امکان متقابل نیز وجود دارد که در جریان مطالعه شواهد تجربی، نظریه مورد استفاده به آزمون کشیده شود و برجستگی و ضعف های آن آشکار شود و موجب بازنگری در نظریه عمومی شده و فرصت طرح نظریه های ویژه را برای محقق و در ارتباط با هر مورد ویژه فراهم کند. از این رو بهتر و مناسب تر است که محقق در ابتدای راه حتماً یک نظریه را در ارتباط با مسئله تحقیق داشته باشد و بسیار مناسب تر است که این نظریه در زمره نظریه های عمومی باشد که خود قابلیت مطالعه موارد مختلف را فارغ از زمان و مکان داشته باشد. اگرچه عده ای (پوجی، ۱۹۹۹؛ بودون، ۱۹۹۸؛ اسکاچیل، ۱۹۹۴) نظریه عمومی را مجموعه ای از گزاره های قانون وار و رای زمان و مکان می دانند، اما ماهونی تعریف دقیق تری به این مضمون از نظریه عمومی ارائه می دهد، «نظریه عمومی یک اصل بدیهی درباره علت های اساسی است که دربرگیرنده دو جزء اصلی است: عامل علی و مکانیزم علی»^۱. عامل علی که واحد اساسی تحلیل ها است، دربردارنده خواصی

است که در نهایت برون داده‌ها و نتایج را تبیین می‌کند. منظور از مکانیزم علی نیز ویژگی‌های خاص عامل علی است که موجب ایجاد اثر می‌شود (ماهونی، ۲۰۰۴: ۴۶۰-۴۶۱). ماهونی از پنج نظریه عمومی مفید و کاربردی برای مطالعه جامعه‌شناسی تاریخی شامل نظریه کارکردگرایی، انتخاب عقلانی، قدرت، نئوداروینی و فرهنگی نام می‌برد و عامل‌ها و سازوکارهای علی هریک را مشخص کرده که در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول شماره (۱). نظریه‌های عمومی اجتماعی از نظر ماهونی

نظریه عام	نظریه کارکردگرایی	نظریه‌گزینش عقلانی	نظریه قدرت	نظریه نئوداروینی	نظریه فرهنگی
عامل علی	نظام اجتماعی	فرد	کنشگر جمعی	ژن	جماعت
مکانیزم علی	نیازها/احتیاجات	عقلانیت ابزاری	منابع قدرت	سهم در تطابق	کردار معناشناختی

منبع: ماهونی، ۲۰۰۴: ۴۶۵

با توجه به اینکه مطالعات انجام‌شده درباره مسئله شکاف دولت و ملت و رابطه بین این دو بیشتر متمایل به یکی از دو سوی نظریه‌های دولت و تا حدودی نظریه‌های ملت و ملت‌سازی بوده است، مناسب دیده شد به جای تفکیک این دو و پرهیز از دوگانگی دولت و ملت، آنها را در کنار هم قرار دهیم. علاوه بر این، تنوع و گستردگی نظریات مختلف در حوزه دولت و همچنین تا حدودی ملت، امکان انتخاب و ارائه یک نظریه راهگشا که دارای فصول و نقاط مشترک برای بررسی رابطه بین هر دو باشد را ممتنع می‌سازد. به همین دلایل با تأکید بر نقش قدرت به عنوان متغیری راهبردی برای بازسازی و ترکیب عوامل علی، از نظریه قدرت به عنوان نظریه عمومی استفاده شده است. این نظریه دارای ویژگی‌هایی است که علاوه بر داشتن فصل مشترک نظریه‌های دولت و ملت، دارای توان تحلیلی و تنظیمی بوده، به نحوی که می‌توان مفهوم شکاف را با استفاده از آن سنجش و اندازه‌گیری کرد. ضمن اینکه تئوری قدرت بنا بر ماهیت ساختاری که دارد، بیشتر معطوف به کنشگران جمعی و منابع تولید قدرت است و به قول ماهونی کانون توجه نظریه قدرت در تضاد بین کنشگران جمعی (در اینجا دولت و ملت) جای دارد (ماهونی، ۲۰۰۴: ۴۷۴). از این رو این نظریه با شکاف دولت-ملت که به عنوان یک

مسئله و شکاف ساختاری از آن نام برده می‌شود، سازگارتر است و محقق را بیشتر در تأکید و تمرکز بر خصایص و عوامل ساختاری یاری می‌رساند. البته در کانون قرار دادن این وجه به معنای نادیده گرفتن و به صفر رساندن قدرت عاملیت عاملان و کنشگران فردی نیست و در مدل نهایی تلاش شده است تا به این وجه نیز توجه شود. در ادامه با استفاده از این نظریه، مفهوم شکاف در یک مدل علی از قدرت توضیح داده می‌شود.

طبق آنچه ماهونی در شرح نظریه قدرت در مطالعات تطبیقی-تاریخی آورده است، عاملان علی شامل کنشگران جمعی نظیر دولت، طبقات، جنبش‌ها و سازمان‌ها می‌باشند. این عاملان علی از طریق کنترل و در اختیار داشتن منابع قدرت (به عنوان مکانیزم علی) موجب ایجاد اثر می‌شوند. این منابع هم می‌توانند ماهیتی مادی داشته باشند، نظیر مصنوعات مادی و فنی و نیروی انسانی و هم می‌توانند ماهیتی اندیشه‌ای^۱ داشته باشند، مانند پرستیژ و اطلاعات. پس آنچه به عاملان علی توان و انگیزه عمل می‌دهد، منابع و نوع آن است و هر نوع منبعی در یک وضعیت معین موجب ایجاد اثرات علی مشخصی از طریق عاملان می‌شود. برای فهم بهتر، ماهونی همانند نظریه قدرت در علوم فیزیکی، قدرت را متشکل از دو جزء می‌داند یکی ظرفیت^۲ و دیگری فعلیت^۳. منظور از ظرفیت کل، توان بالقوه یک کنشگر در اثرگذاری بر نتیجه در یک محدوده معین است و منظور از فعلیت، میزانی از ظرفیت کنشگر است که به طور واقعی متوجه نتیجه مشخصی شده است. وجود این دو جزء برای قدرت کنشگر ضروری است و ظرفیت بدون فعلیت نمی‌تواند قدرتی را به همراه داشته باشد. این رابطه را به شکل یک فرمول ریاضی می‌توان به صورت زیر نگاشت که در آن (P) قدرت، (C) ظرفیت، (E) فعلیت یا تجلی ظرفیت، (i) کنشگر مشخص و (y) نتیجه مشخص را نشان می‌دهد.

$$P_{iy} = C_{iy} \cdot E_{iy}$$

همچنین طبق نظریه قدرت می‌توان گفت، خروجی و نتیجه همواره

1. Ideational
2. Capacity
3. Emanation

حاصل جمع قدرت‌های کنشگران است که جهات برخی ممکن است مثبت و جهات برخی دیگر منفی باشد. به صورت یک عبارت ریاضی یعنی:

$$Y = \sum_{i=1}^n P_{iy}$$

در این عبارت منظور از Y نتیجه و رخداد موردنظر است و P نیز قدرت مثبت و یا منفی کنشگرانی (i) است که بر رخداد (y) تأثیر داشته است.

لازم به ذکر است با توجه به ماهیت انتزاعی مفاهیم ظرفیت و فعلیت، این مفاهیم به صورت مستقیم قابل مشاهده نبوده و در این معنا نظریه عمومی قدرت نیز همانند دیگر نظریات عمومی است، یعنی سازوکارهای علی آن تنها با استفاده از استخراج مفروضات ربطی^۱ یا اتصالی قابل آزمون است. این مفروضات ربطی معمولاً از طریق یک فرایند استقرایی و با استفاده از دانش تخصصی محقق از موارد خاص قابل دستیابی است. دست‌کم در ارتباط با نظریه قدرت این سه پیش‌فرض ربطی کلیدی باید تعیین شود: ۱- تعریف کنشگران جمعی مرتبط؛ ۲- برآوردی از ظرفیت و فعلیت هر کنشگر؛ و ۳- قاعده‌ای برای جمع کردن اثرات قدرت کنشگران مختلف بر نتیجه. با توجه به دشواری و محدودیت‌های موجود در عملیاتی کردن این نظریه و به‌ویژه در سنجش و اندازه‌گیری ظرفیت و فعلیت، بیشتر باید به دانش و اطلاعات تخصصی و همچنین قواعد اکتشافی محقق در این‌باره اکتفا کرد (ماهونی، ۲۰۰۴: ۴۷۶-۴۷۳).

مبتنی بر این نظریه، شکاف دولت‌ملت به‌عنوان یک رخداد تاریخی عبارت از حاصل جمع جبری قدرت دو کنشگر جمعی دولت و ملت می‌باشد و در این معنا شکاف دولت‌ملت ناشی از شکاف قدرت یا برهم خوردن تعادل قدرت بین دولت و ملت است. به بیان ریاضی، شکاف یا عدم تعادل قدرت دولت‌ملت، علت موجهه شکاف دولت‌ملت است:

$$P_{sn} = P_{sc} - P_{nc} \Rightarrow C_{sn}$$

در این رابطه (P_{sn}) شکاف قدرت دولت و ملت، (P_{sc}) میزانی از قدرت دولت است که معطوف به رخداد شکاف می‌شود و (P_{nc}) نیز میزان قدرت ملت معطوف

به شکاف و (C_{sn}) نیز نشانگر شکاف دولت-ملت است. اگر بخواهیم قدرت این دو عامل علی را به اجزای تشکیل دهنده آن تفکیک کنیم، بایستی بگوییم که قدرت دولت در رخداد شکاف، حاصل ضرب ظرفیت و فعلیت منابع قدرت دولتی در ارتباط با رخداد شکاف است و قدرت ملت نیز از طریق حاصل ضرب ظرفیت در فعلیت منابع قدرت ملت به دست می‌آید. اگر بخواهیم قدرت دولت و ملت را با این دو عنصر ظرفیت و فعلیت جاگذاری کرده و عدم تعادل قدرت را معادل شکاف دولت-ملت فرض کنیم، شکل معادله فوق به صورت زیر درخواهد آمد:

$$C_{sn} = (C_{sc}E_{sc}) - (C_{sn}E_{sn})$$

یعنی اینکه شکاف دولت-ملت (C_{sn}) نتیجه تفاضل میزان اثر ظرفیت در فعلیت منابع در اختیار دولت ($C_{sc}E_{sc}$) در ارتباط با ملت از میزان اثر ظرفیت در فعلیت منابع در اختیار ملت ($C_{sn}E_{sn}$) بر روی دولت است. اجازه دهید با فرض اینکه منابع در اختیار دولت و ملت می‌توانند منابع مختلفی باشند، با ذکر مثالی این رابطه را توضیح دهیم. اگر مهم‌ترین منبع قدرت در اختیار دولت را زور و تهدید (انحصار زور فیزیکی) بدانیم، ظرفیت این قدرت را می‌توان با استفاده از شاخص‌هایی نظیر تعداد و حجم نیروهای نظامی، امنیتی و ارتش سنجید و فعلیت آن را نیز از طریق کاربرد و استفاده عملی از این ظرفیت توسط دولت در ارتباط با ملت ارزیابی کرد. هرچه میزان کاربرد این منابع قدرت در امور تنظیمی ملت بالا باشد، یعنی مقدار بالاتری از این ظرفیت به فعلیت رسیده است. واضح است ضرب این دو جزء، اثر ترکیبی بالاتری بر جای خواهد گذاشت، یعنی نیروی نظامی و ارتش گسترده و میزان به‌کارگیری زیاد این منبع در ارتباط با ملت، اثرات تصاعدی بر جای خواهد گذاشت. حال اگر به موازات این افزایش و توان دولت، ملت نیز قادر باشد از ظرفیت و فعلیت خود در بهره‌گیری از منابع در اختیار مانند استفاده از قدرت ناشی از منابع نهادین اقتصادی (نظیر حق مالکیت بر اموال) یا قدرت ناشی از منابع نهادین سیاسی (مانند حق رأی‌دهی و نظارت) استفاده کند، حاصل این تفاضل حداقل می‌شود و درمقابل اگر این تفاضل زیاد و فاصله نابرابر و عمیق شود، موجب رخداد شکاف می‌شود. حال اگر جهت‌گیری این دو نیرو در ارتباط با موضوعات خاص هم‌سو نباشد، این شکاف عمیق پتانسیل تبدیل به تضاد را خواهد داشت. منظور از جهت

قدرت در اینجا همان تفکیکی است که از جهت قدرت با عناوین «قدرت در^۱» و «قدرت بر^۲» در آثار صاحب نظرانی چون مور (۲۰۰۵) و موریس (۲۰۰۲) دیده می شود. یعنی اینکه در رویکرد نخست، قدرت جهتی سازنده دارد و به مثابه یک زمینه همکاری عمل می کند، ولی در حالت دوم قدرت وجهی کنترلی داشته و سبب ایجاد موانع و محدودیت شده و بیش از آنکه تسهیل کننده باشد، محدودکننده است. در حالی که رویکرد نخست به قدرت مناسب درک روابط سلطه با حاصل جمع صفر است، رویکرد دوم مناسب تحلیل وقایعی است که ترکیبی از روابط با مجموع صفر و مجموع مثبت را دربر دارد که بیشتر وقایع و نتایج جامعه شناسی تاریخی از این نوع می باشند. در نظریه قدرت بیشتر بر همین وجه از قدرت، یعنی میزان استفاده واقعی و در عمل «قدرت در» توسط کنشگران جمعی تأکید می شود (ماهونی، ۲۰۰۴: ۴۷۴).

۳. الگویابی روابط دولت-ملت

حال با استفاده از نظریه قدرت به عنوان یک نظریه عمومی، الگوی عمومی تحلیلی روابط بین دولت و ملت توضیح داده می شود. این الگوی تحلیلی ضمن داشتن ویژگی های مدل های نظری، این امکان را دارد که با مفهوم کلیدی ساخت قدرت، شکاف دولت-ملت را در سطوح مختلف توضیح دهد. رویکرد حاکم که سعی شده در قالب آن درباره مسئله اندیشیده و ابعاد آن تجزیه و تحلیل شود، رویکرد سیستمی (تحلیل سیستمی-نهادی) است که در مباحث مربوط به بررسی و سنجش رابطه و ابعاد رابطه ای^۳ به ویژه در سطح کلان، رویکرد سازنده و مفیدی به شمار می رود. مطابق این رویکرد، دولت و ملت به عنوان دو ساختار مجزا و مرتبط در یک محیط کلی قرار دارند که این محیط به صورت برون محیطی تحت تأثیر مجموعه ای از نیروهای اثرگذار (نظیر متغیرهای مربوط به سطح نظام بین الملل و جهانی شدن)، در سطح درون محیطی تحت تأثیر نیروهایی (نظیر ساختارهای اثرگذار مثل اقتصاد) و

1. Power to
2. Power over
- 3 relational

در سطح درون‌ساختاری تحت تأثیر نیروها و عوامل وارده از خود ساختار دولت و جامعه است. بنابراین شکل و ماهیت رابطه بین دولت‌ملت تحت تأثیر عوامل و متغیرهای متعدد در سطوح مختلف (تحلیل چندسطحی) است. به عبارتی در یک نگاه اجمالی رابطه بین دولت‌ملت (یا شکاف دولت‌ملت) تحت تأثیر عوامل زیر است:

الف - ساخت و ویژگی‌های ساختاری ملت؛

ب - ساخت و ویژگی‌های ساختاری دولت؛

ج - محیط بیرونی که شامل عناصری از دیگر ساختارها نظیر اقتصاد و فرهنگ و یا محیط بین‌المللی و جهانی است.

دو عامل نخست بالا به‌عنوان عوامل اصلی و در قالب میزان قدرت دولت و ملت در مدل زیر بر روی دو محور متعامد واقع شده‌اند. منظور از قدرت دولت در این مدل همان قدرت سیاسی موردنظر نظریه مان است که در اینجا علاوه بر کمیت به کیفیت آن، یعنی میزان تمرکز در مقابل تکثر قدرت دولت نیز توجه شده است. به همین دلیل مفهوم دولتمندی به‌معنای میزان ظرفیت و توانش دولت را تداعی می‌کند. علاوه بر این هنگامی که درباره دولتمندی صحبت می‌شود، آن را به‌مثابه یک فرایند نهادی به‌معنای میزان و درجه نهادینگی دولت (بر مبنای نظریه نهادی هانتینگتون) مورد توجه قرار می‌دهیم. بر روی محور افقی نیز میزان قدرت ملت بر حسب درجه نفوذ آن در دولت به‌عنوان شاخص توانش ملت یا میزان ملتمندی آمده است. همان‌گونه که گفته شد، توانش دولت و ملت ناشی از نوع و جهت قدرت آنها است که عناصر و منابع تولیدی و ساخت‌دهنده قدرت آن دو نیز پیش از این ذکر شد. این ترکیب نشان‌دهنده عوامل و شرایط درونی اصلی اثرگذار بر رابطه است که خود تحت تأثیر عوامل و متغیرهای موجود در یک محیط بیرونی عمل می‌کند. در مدل زیر این قسمت سوم به‌دلیل پرهیز از پیچیدگی و آشفتگی وارد نشده است، اما در قسمت چارچوب نظری به‌عنوان شرایط علی مؤثر بر ساخت قدرت دولت و ملت مورد اشاره قرار می‌گیرد.

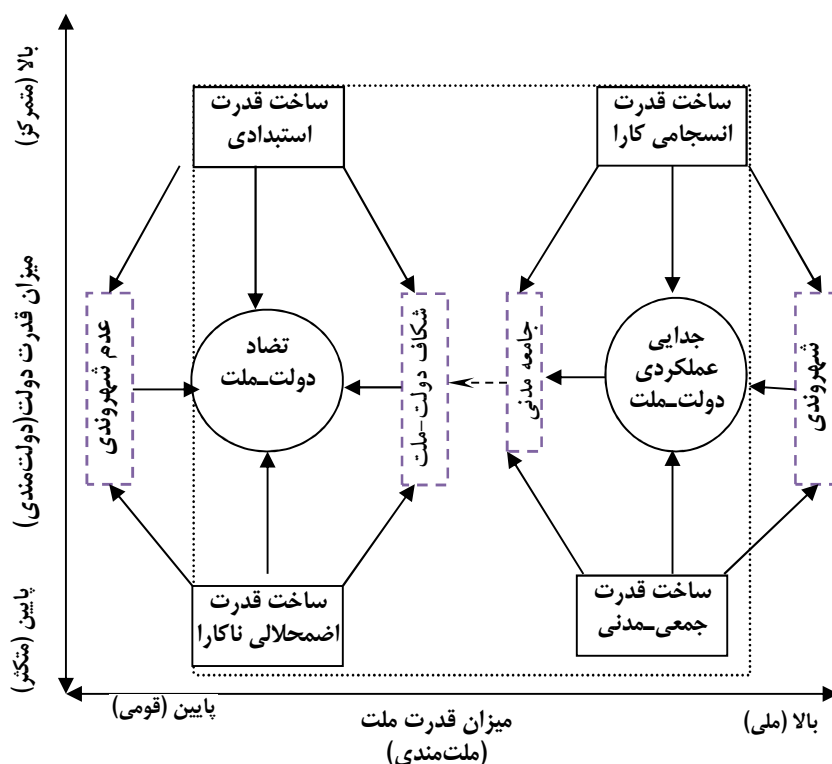
با توجه به جهت و نوع قدرت دولت که ممکن است متمرکز باشد و یا متکثر،

دو نوع ساخت قدرت سیاسی یا همان چیزی که مان تحت عنوان قدرت دولت نام

می‌برد، قابل تفکیک است که عبارت است از قدرت دولتی یا سیاسی صرف که در آن درجه تمرکز قدرت بسیار بالا بوده و تا حدودی غیرمدنی است (به همان معنایی است که مان از نوع قدرت استبدادی دولت دارد) و قدرت جمعی و مدنی که به واسطه تکثر و پخش شدن قدرت در بین اجتماعات مختلف از ویژگی انباشتگی آن کاسته شده است (معادل قدرت زیربنایی دولت در نظریه مان). در حالت نخست دولت به واسطه انباشت قدرت ممکن است به دولتی مقتدر و یا مستبد و نه لزوماً دولتی قوی تبدیل شود، درحالی که در حالت دوم با دولتی که تقریباً قدرتش هم‌عرض با قدرت دیگر نهادها و اجتماعات است، مواجه هستیم و در این حالت نیز لزوماً یک دولت ضعیف نیست. بنابراین در اینجا ضعیف یا قوی بودن دولت صرفاً بر مبنای قدرت خود دولت تعریف نشده است، بلکه برای این منظور از رویکرد مورد نظر میگدال (۲۰۰۱) یعنی رویکرد «دولت در جامعه» استفاده شده است. طبق این رویکرد، دولت و جامعه نه به‌عنوان دو ماهیت مجزای از هم، بلکه در یک سیستم مرتبط با یکدیگر (نظام اجتماعی-سیاسی) مورد مطالعه قرار می‌گیرند و شکل و ماهیت هریک از آنها نه تنها شکل و ماهیت دیگری، بلکه نوع روابط بین آنها را نیز مشخص می‌کند. به این ترتیب تنها در ارتباط با ساخت قدرت ملت و نحوه جاسازی شدن دولت در ملت است که می‌توان میزان ضعیف یا قوی بودن یک دولت را مشخص کرد و همین‌طور به‌صورت بالعکس. به همین دلیل محور دوم مدل به میزان قدرت ملت با تأکید بر بعد انسجامی آن اختصاص یافته است. در این راستا هرچه یک ملت از انسجام بالاتری برخوردار باشد، قدرت آن بیشتر می‌شود، یعنی هرچه یک نظام سیاسی-اجتماعی در تشکیل اجتماعات موفق‌تر عمل کند، از قدرت و ظرفیت اثرگذاری بیشتری برخوردار خواهد شد و صرفاً کثرت اجتماعات مختلف در یک جامعه نمی‌تواند امتیاز باشد و در مقابل، یکدستی فرهنگی صرف هم امتیازی نخواهد داشت، بلکه در اینجا مهم رعایت اصل وحدت در کثرت است. پس کثرت اجتماعات تشکیل‌دهنده یک اجتماع کل‌هنگامی می‌تواند منبع قدرت باشد که میزان انسجام بین‌گروهی آن از میزان انسجام درون‌گروهی بالاتر باشد و به عبارتی برخوردار از کیفیت انسجامی یا وحدت ملی باشد. همان‌گونه که دیده می‌شود، دو سر طیف ساخت و ماهیت قدرت ملت نیز دو

بعد دارد؛ یا میزان وحدت و انسجام آن پایین است که در این حالت احتمال شکل‌گیری ملت ضعیف است و نوعی اجتماع قومی وجود دارد و یا اینکه میزان وحدت آن بالا است که در این حالت اجتماع ملی شکل می‌گیرد.

نمودار شماره (۱). مدل تحلیلی فضای رابطه دولت-ملت



همان‌گونه که در مدل بالا دیده می‌شود، از ارتباط دو بعد ماهیت قدرت دولت (تمرکز-تکثر) با ماهیت قدرت ملت (ملی-قومی) چهار نوع ساخت قدرت دولت-ملت ایجاد می‌شود که به صورت اشکال نوعی بر روی قطرهای نمودار بالا قابل مشاهده هستند و عبارتند از:

۱. ساخت قدرت اضمحلالی ناکارا: این نوع ساختار، حاصل قدرت پراکنده و منشعب گروه‌ها و اقوام است، یعنی در این وضعیت نه یک دولت واحد و قوی وجود دارد و نه یک ملت منسجم، بلکه وضعیت آشفته‌ای حاکم است که به دلیل پراکندگی کم‌وبیش قدرت در بین گروه‌ها و دسته‌های مختلف، جامعه در وضعیت بی‌ثباتی قرار

داشته و به قول هابز، احتمال جنگ همه علیه همه وجود دارد. در چنین حالتی ممکن است به صورت موقت گروه یا عده‌ای برای مدتی کوتاه زمام امور را در دست بگیرند، لیکن با توجه به ضعف نهادی و ساختاری دیر یا زود متحمل شکست شده و گروه دیگری جایگزین می‌شود. در واقع این نوع، معرف جوامع ازهم‌گسیخته و تضادآمیزی همچون برخی از کشورهای افریقایی و خاورمیانه نظیر عراق پس از صدام‌حسین است. در چنین سیستم‌هایی احتمال فروپاشی و شکنندگی بالا بوده و دولت از ظرفیت پایینی برای پیشبرد و به‌فعلیت رساندن اهدافش برخوردار است. حاصل معادله قدرت دولت‌ملت (P_{sn}) که از طریق تفاضل قدرت دولت (P_{sc}) و قدرت ملت (P_{nc}) قابل محاسبه است، نشان می‌دهد که به واسطه قدرت نزدیک به صفر طرفین نتیجه تقریباً برابر با صفر است و به بیان نظریه بازی، یک بازی با مجموعه صفر حاکم است و البته در این مورد احتمال بروز شکاف بین دولت و ملت (C_{sn}) اگر دولت و ملتی در معنای مدرن شکل گرفته باشد- و یا بین گروه‌های مختلف، به واسطه فقدان نظم بالا است. به بیان دیگر اگرچه نتیجه معادله قدرت صفر است، اما به سبب تکثر در نبود قدرت واحد و همچنین نبود وحدت جامعه هیچ نوع نظامی نه از نوع اجتماعی و نه از نوع سیاسی یا قهری (استبدادی) شکل نگرفته و به همین دلیل امکان شکاف و حتی تضاد بیشتر از نوع تضاد اجتماعی (بین گروه‌های مختلف) و تا حدودی تضاد دولت‌ملت بالا است.

$$P_{sn} = P_{sc} - P_{nc} \Rightarrow C_{sn}$$

$$P_{sn} = \text{Min} - \text{Min or } 0 - 0 \cong 0 \Rightarrow C_{sn}$$

۲. ساخت قدرت انسجامی کارا: در مقابل گونه نخست و در طرف دیگر قطر، ساخت قدرت انسجامی کارا وجود دارد. تفاوت این گونه با نوع قبل در این است که در این حالت انسجام و خصلت عام شدن اجتماعات برقرار شده است، البته ممکن است در این میان انواع ویژه متفاوتی که هریک با شیوه و سیاست متفاوتی به این مهم دست یافته‌اند، پیدا شود که فعلاً موضوع بحث نیست. در این ساخت، قدرت اجتماعی در سطح یک ملت واحد و در دل اجتماعات اجتماعات نمادین و واقعی و نه بین گروه‌ها و اجتماعات متنوع جا گرفته است. همچنین ساخت و ماهیت قدرت دولت به صورت متمرکز و با تکثر کمی نسبت به جامعه وجود دارد. این تمرکز قدرت پتانسیل این را دارد که در صورت زائل شدن و یا

افت قدرت ملت، چهره استبدادی خود را چیره کند. به هر حال این ساختار به عنوان یک نوع آرمانی دیگر در گوشه بالای سمت راست فضای مربع ساخت قدرت دولت-ملت نشان داده شده است و اگر بخواهیم مثال‌های نزدیکی و نه عیناً همانندی از آن در وضعیت کنونی جستجو کنیم، شاید وضعیت ژاپن و یا آلمان قابل ذکر باشد. معادله قدرت در این حالت به صورت زیر است:

$$P_{sn} = P_{sc} - P_{nc} \Rightarrow C_{sn}$$

$$P_{sn} = \text{Max} - \text{Max or } 1 - 1 \cong 0 \Rightarrow C_{sn}$$

به نظر می‌رسد در این وضعیت به سبب وجود یک نظم فراگیر و همچنین بیشتر به سبب یک ملت منسجم، با وضعیتی روبه‌رو هستیم که در آن ملت مقتدر در مقابل دولت مقتدر (و نه عیناً دولت قوی در مقابل ملت قوی) اجازه تسلط و چیرگی را نمی‌دهد و بروز شکاف را در شرایط موجود دشوار می‌سازد. ولی این وضعیت به سبب شرایط خاص همان‌گونه که گفته شد پتانسیل این را دارد که به محض ضعیف شدن ساخت قدرت ملت، به سمت شکاف سوق یابد. به بیان تریونی (۱۹۹۶) این وضعیت در آستانه شیب لغزنده^۱ واقع شده و ممکن است با تغییرات و تحریکاتی شرایط ایجاد رخداد شکاف را در طول زمان به خود ببیند. شاید به همین دلیل است که سیاست‌های انسجامی در چنین کشورهایی به شدت مورد توجه و اهمیت واقع می‌شود.

۳. ساخت قدرت استبدادی: سومین ساختار نوعی جاگرفته‌شده در فضای روابط بین دولت و ملت، ساخت قدرت استبدادی است که از تناظر دو بعد دولت متمرکز و ملت نامنسجم شکل می‌گیرد. در این ساختار به سبب شدت تمرکز قدرت در اختیار دولت و در نبود نهادهای موازی و کنترلی و همچنین فقدان یک جامعه منسجم و همبسته، حفظ نظم جامعه از راه‌های سیاسی و امنیتی و با هزینه‌های بالا انجام می‌شود. یعنی اینکه در این گونه به سبب پتانسیل بالای آشوب و آشفتگی اجتماعی و تضادهای گروهی و قومی، دولت دارای انحصار قدرت، بیشتر از زور عریان خود در جهت برقراری امنیت و نظم جامعه استفاده می‌کند که نظم حاصله

نظمی استبدادی است و در مواردی هم ممکن است برای انجام برخی از امور کارایی داشته باشد، لیکن نظم باثبات و بادوامی نبوده و از مشروعیت بالایی برخوردار نیست. بنابراین در این حالت بحران مشروعیت دولت به‌عنوان یک مسئله همواره در کمین دولت بوده و به‌محض ضعیف و یا ناکارای شدن دولت در به‌کارگیری قدرت قهری خود احتمال تبدیل شکاف‌ها و تضادهای اجتماعی به شکاف و تضاد سیاسی وجود دارد. به‌نظر می‌رسد این گونه خاص، مساعدترین زمینه و شرایط را برای توضیح و تبیین شکاف دولت‌ملت داشته باشد. شاید بتوان ایران زمان پهلوی، سوریه و کره شمالی کنونی را تا حدودی مصداق این نوع برشمرد. معادله قدرت در این حالت به‌صورت زیر است:

$$P_{sn} = P_{sc} - P_{nc} \Rightarrow C_{sn}$$

$$P_{sn} = \text{Max} - \text{Min} \text{ or } 1 - 0 \cong +1 \Rightarrow C_{sn}$$

همان‌گونه در معادله بالا مشاهده می‌شود، به بیان ریاضی و با منطق ارسطویی (ارزش‌های صفر و یک) حاصل تفاضل قدرت یک دولت حداکثری از یک ملت حداقلی، برابر با مثبت یک است که نشان می‌دهد تعادل و وزن قدرت در این معادله به هم خورده و این عدم تعادل به نفع طرف دولت یا دستگاه حاکمه بوده است. مسلماً حرکت از سمت این گونه به طرف گونه‌های تعادلی دیگر (گونه دوم و چهارم) یا راه برون‌رفت از این وضعیت و برگشت به نقطه تعادلی، هم از طریق کاهش شدت تمرکز قدرت در دست هیئت حاکمه و هم از طریق افزایش قدرت و بعد انسجامی جامعه از طریق سیاست‌های مناسب وجود دارد. به‌عبارتی این گذار همان چیزی است که در ادبیات توسعه سیاسی به‌عنوان گذارهای دموکراتیک یا دموکراتیزاسیون نام برده می‌شود و نمونه‌های تجربی موفق هم برای آن در طول زمان‌های گذشته می‌توان نام برد. در این قسمت به‌دنبال تبیین و توضیح یک گذار موفق و مستحکم نیستیم، اما به‌نظر می‌رسد تحت شرایط خاص و با حضور یک دولت توسعه‌خواه با یک ایدئولوژی حداقلی کارا امکان این گذار موفق بیشتر می‌شود. البته در کنار این گذار، این گونه خاص بیشتر پتانسیل حرکت طولی دارد تا قطری، یعنی اینکه امکان تبدیل شدن این ساختار به یک ساختار اضمحلالی ناکارا بیشتر از انواع دیگر است که در این صورت نظام سیاسی به مرحله شکنندگی و

فروپاشی می‌رسد و پس از این مرحله، احتمالاً به‌واسطه میراث باقی‌مانده از گذشته امکان سر برآوردن یک گونه جانشین اما با همان ماهیت و جنس پیشین وجود دارد. ۴. ساخت قدرت جمعی-مدنی: در فضای روابط بین دولت و ملت این گونه کمترین احتمال را برای رخداد شکاف دولت-ملت دارد. همان‌گونه که دیده می‌شود، کاهش تمرکز قدرت دولت در این حالت به‌واسطه وجود یک جامعه و ملت منسجم که به‌صورت اجتماعات همبسته در کنار هم زیست می‌کنند، امکان تکثر قدرت را در جامعه افزایش داده است. این قدرت پراکنده‌شده در سطح جامعه در حضور یک دولت حداقلی، تعادل قدرت را به نفع ملت تغییر داده و به همین دلیل امکان غلبه و چیرگی دولت بر ملت اندک است. دولت در این وضعیت به‌عنوان یک دستگاه تسهیل‌گر و هماهنگ‌کننده امور عمل می‌کند که بیشتر حائز منفعت ابزاری است تا منفعت محتوایی، یعنی دولت به‌ذات ارزشمند نیست، بلکه به میزانی که به‌عنوان یک ابزار مؤثر در جهت بهبود امور ملت عمل کند، دارای ارزش می‌شود. کشورهای اسکاندیناوی را می‌توان به‌عنوان نمونه‌های موفق این گونه نام برد. معادله قدرت برای این وضعیت به‌صورت زیر است:

$$P_{sn} = P_{sc} - P_{nc} \Rightarrow C_{sn}$$

$$P_{sn} = \text{Min} - \text{Max or } 0 - 1 \cong -1 \Rightarrow C_{sn}$$

نتیجه منفی حاصل از این معادله به‌معنای برتری قدرت ملت بر دولت است. اگر مجاز باشیم که به‌عنوان یک گزاره هنجاری تکلیف خود را برای یک ساخت رابطه‌ای مناسب دولت-ملت اعلام کنیم، باید بگوییم این گونه آرمانی حائز بهترین شرایط و زمینه برای برقراری رابطه مطلوب بین دولت با ملت است.

در مدل فوق علاوه بر این چهار ساختار که به‌عنوان چهار گونه نوعی نظری توضیح داده شد، متغیرهای میانی نیز وجود دارد که به‌عنوان عامل علی چگونگی ارتباط این چهار ساختار را با شکاف دولت-ملت نشان می‌دهد. بر این مبنا احتمال شکل‌گیری مفهوم و واقعیتی به‌نام شهروندی به‌عنوان نقطه ثقل و کانونی رابطه دولت و ملت، نتیجه وجود دو ساختار قدرت انسجامی و مدنی است. یعنی اینکه در چنین شرایطی امکان شکل‌گیری و توسعه شهروندی وجود دارد که خود به‌عنوان پایه شکل‌گیری جامعه مدنی می‌تواند در تنظیم رابطه دولت و ملت نقش مهمی ایفا کند. در این وضعیت

جدایی بین دولت و ملت عملاً به منزله نوعی جدایی عملکردی است که در فرایند تفکیک اتفاق می‌افتد و اتفاقاً هرچه این درجه تفکیک بالاتر باشد، می‌تواند شاخص توسعه‌یافتگی یک سیستم قلمداد شود و ضرورتاً به معنای وجود شکاف ساختاری بین دولت و ملت نیست. البته همان‌گونه که در این مدل ملاحظه می‌شود، فقدان این گزینه‌های ارتباطی بین دولت و ملت یعنی جامعه مدنی حتی در این ساختارها به شکاف دولت و ملت منتهی می‌شود و از این رو در شرایط مدرن، وجود این گره‌های ارتباطی به منظور حل مناقشات بین دولت و جامعه و حل مسئله شکاف به‌عنوان یک ضرورت، نقشی انکارناشدنی دارد. از سوی دیگر در دو نوع ساخت قدرت استبدادی و قدرت اضمحلالی و سنتی (به معنای نبود دولت و ملت به شکل مدرن) امکان و شرایط موجه شهروندی غیرممکن است و در نبود این واقعیت، امکان شکل‌گیری گزینه‌های ارتباطی بین دولت و ملت یا غیرممکن بوده است و یا اینکه در شرایط تاریخی اگر گاهی گزینه‌های جایگزینی به وجود می‌آمده است، از نقش‌آفرینی اساسی در حل مسئله شکاف عاجز بوده و به این ترتیب مسئله شکاف دولت و جامعه به‌عنوان یک مسئله تاریخی همواره وجود داشته است که در صورت فراهم بودن شرایطی تبدیل به تضاد دولت-ملت می‌شده است.

پیش از اتمام این قسمت لازم است به نکاتی درباره کلیت این مدل تحلیلی اشاره شود:

۱. اگرچه این مدل با رویکردی ساختاری-نهادی تنظیم شده است، اما ناگفته پیداست که در اینجا اولاً دولت و ملت خود به‌عنوان دو عامل سطح کلان مورد توجه هستند و ثانیاً قدرت و عاملیت ساختاری آنها تحت تأثیر عملکرد کنش‌گران و عاملان فردی و جمعی سطح خرد یعنی نخبگان، روشنفکران، شهروندان، سیاستمداران و گروه‌ها و طبقات اجتماعی دیگری است که ممکن است یا در قالب جامعه مدنی و یا خارج از آن در یک جامعه فعالیت داشته باشند.

۲. سطح میانی مدل دربردارنده سازوکارها و الگوهای رابطه دولت-ملت است که به اشکال مختلفی نظیر شهروندی، جامعه مدنی، جدایی عملکردی، و رابطه غیرشهروندی، شکاف و تضاد خود را نشان می‌دهد. در واقع هدف از اضافه کردن شهروندی در این مدل، نشان دادن وجود یا عدم رابطه مبتنی بر حاکمیت قانونی بین

دولت و ملت است که توضیحات مربوط به سازوکارهای اثر آنها پیش از این ارائه شده است.

۳. اگرچه گونه‌بندی چهارگانه نوعی بالا با کمک منطق ارسطویی و با ارزش‌هایی دوتایی انجام شده است، اما در این مدل رابطه دولت-ملت در یک فضای فازی تنظیم شده است که این چهار نوع گوشه‌های این فضا را تشکیل می‌دهند و انواع دیگری را در سطح این فضا با درجات مختلفی از قدرت دولت و ملت می‌توان جایابی کرد. برای این منظور می‌توان با رسم دو خط عمود بر هم از مرکز این مربع آن را به چهار قسمت مساوی تقسیم کرد که در این حالت هر یک از این چهار ربع، فضای مربوط به تغییرات فازی چهار گونه خاص را نشان می‌دهد.

۴. نحوه چینش و تنظیم فضای رابطه‌ای دولت-ملت به‌شکلی طراحی شده است که امکان تغییر ساخت و تبدیل وضعیت یک گونه به گونه دیگر را در طول زمان و در عرض و طول این فضا ممکن می‌سازد.

۵. به‌صورت نظری و برای موارد استثنائی، امکان تبدیل ساخت سمت راست به سمت چپ (از طریق فلش نقطه‌چین) در شرایط و موارد حادی که بین دولت و ملت اختلافاتی پیش آمده باشد که ساختارهای نوع دوم و چهارم قادر به پاسخ‌گویی مطالبات مردم و رفع اختلاف و مشکلات نباشند، پیش‌بینی شده است که در این صورت جدایی، تبدیل به شکاف دولت-ملت خواهد شد. این وضعیت بیشتر برای ساخت‌هایی در نظر گرفته شده است که نتوانسته‌اند در طول زمان به یک استقرار پایدار نسبی دست یابند.

۶. با هدف تبیین شرایط شکاف دولت-ملت، فضای موجود بر روی نمودار (مربع بزرگ) را می‌توان به دو قسمت راست و چپ تقسیم کرد. به‌نظر می‌رسد سمت چپ این فضا زمینه و محیط مساعد برای بروز رخداد شکاف دولت-ملت را دارد و برعکس سمت راست این فضا محیطی مناسب برای برقراری رابطه پویا، فعال و متوازن دولت-ملت را دارد.

۷. از دیدگاه روش‌شناختی می‌توان از این مدل برای انتخاب موارد با استراتژی شبیه‌ترین و متفاوت‌ترین نظام‌ها استفاده کرد؛ یعنی با استفاده از این مدل می‌توان هم به انتخاب و مطالعه تطبیقی مواردی دست زد که به‌عنوان انواع خاص هر گوشه قابل

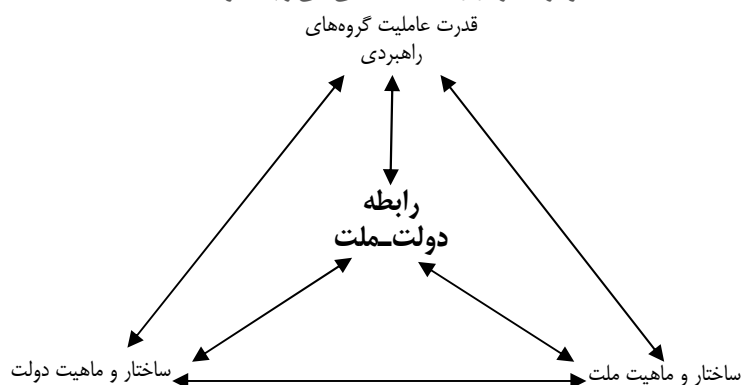
شناسایی است و هم به صورت درونی اقدام به مطالعه تطبیقی مواردی از هر گوشه فضای فازی مربوطه با انتخاب مواردی کم و بیش مشابه نمود و از این طریق اختلافات پیش آمده در طول زمان بر روی هریک از این موارد و نتایج پیش آمده را بررسی نمود.

۸. نهایت اینکه چارچوب تحلیلی پیشنهاد شده به عنوان یک چارچوب عمومی و با هدف بررسی روابط و مناسبات بین دولت و ملت طراحی شده است؛ از این رو لازم است در شرایط زمانی و مکانی خاص و با تکیه بر ویژگی‌های مربوط به هر گونه این مدل مورد استفاده واقع شود و قابل پیش‌بینی است که در چنین وضعیتی در مدل، اصلاحات و تغییراتی به وجود آید. به عبارت دیگر این مدل بیش از آنکه یک نظریه ویژه راجع به شکاف دولت و ملت باشد، یک چارچوب عمومی برای تحلیل رابطه بین دولت و جامعه است.

۴. مدل تحلیلی شکاف دولت-ملت

در قسمت پیشین با کمک نظریه قدرت و مدل تحلیلی عام رابطه دولت و جامعه، شرایط کلی و عمومی شکاف دولت-ملت بررسی شد. در ادامه به کمک بحث‌های نظری و با افزودن متغیرهای اساسی، یک چارچوب نظری برای تحلیل (موکداً تطبیقی-تاریخی) شکاف دولت-ملت و تبیین بسترها و زمینه‌های موجهه ارائه می‌شود. این چارچوب به عنوان یک چارچوب ترکیبی و چندسطحی از این قابلیت برخوردار است که بتوان از آن در راستای شناسایی عوامل و سازوکارهای علی مؤثر بر شکاف در سطوح مختلف استفاده کرد. برای تنظیم و طراحی این چارچوب از مباحث مربوط به ساخت نظریه‌های دوسطحی گئورتنز و ماهونی (۲۰۰۵) و همچنین الگوهای علیت و سطوح چندگانه وجودشناختی چلبی (۱۳۹۳) استفاده شده است. اجزای اصلی و سازنده این چارچوب با استفاده از ترکیب نظریه‌های قدرت (مان، ۱۹۹۳؛ ترنر، ۲۰۰۳؛ چلبی، ۱۳۷۵)، خودمختاری ملی (چلبی، ۱۳۷۵)، نخبگان سیاسی (هیگلی و برتون، ۲۰۰۶) و جامعه مدنی و شهروندی (جانوسکی و گران، ۲۰۰۳) انتخاب شده است. در واقع این لایه از چارچوب نظری که در تصویر زیر دیده می‌شود سطح اصلی و بنیادی ساختار نظری رابطه دولت و ملت را تشکیل می‌دهد که دارای روابط علی متقابل با یکدیگر هستند.

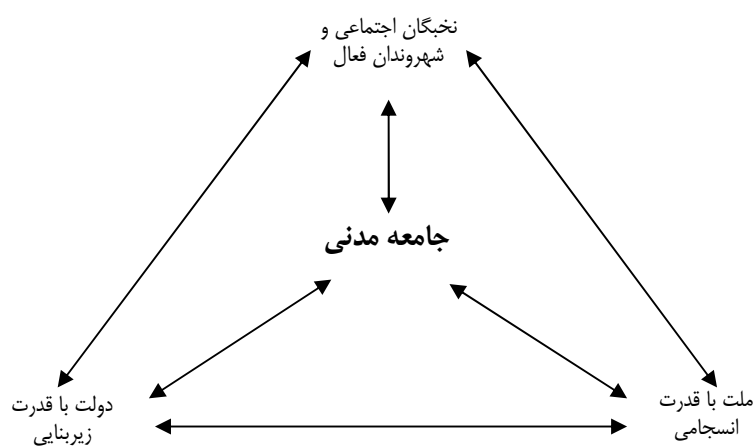
نمودار شماره (۲). مدل سه ضلعی کلی رابطه دولت-ملت



منبع: مطالعه حاضر

همان‌گونه که در این مدل دیده می‌شود، رابطه دولت-ملت بر مبنای ساخت قدرت تابع ساختار و ماهیت دولت و ملت و عنصر سوم به نام قدرت عاملیت گروه‌های راهبردی که متشکل از افراد و گروه‌های نخبه و شهروندان فعال جامعه است، می‌باشد. با توجه به روابط مندرج در مثلث علی‌بالا، نوع و ماهیت رابطه دولت و ملت تحت تأثیر این سه عامل ممکن است اشکال مختلفی پیدا کند که می‌توان دو نوع حدی آن را که در واقع دو سر طیف رابطه دولت-ملت هستند را با عنوان جامعه مدنی از یک سو و شکاف دولت-ملت از سوی دیگر مفهوم‌سازی کرد.

نمودار شماره (۳). مدل سه ضلعی رابطه دولت-ملت قوی (جامعه مدنی)



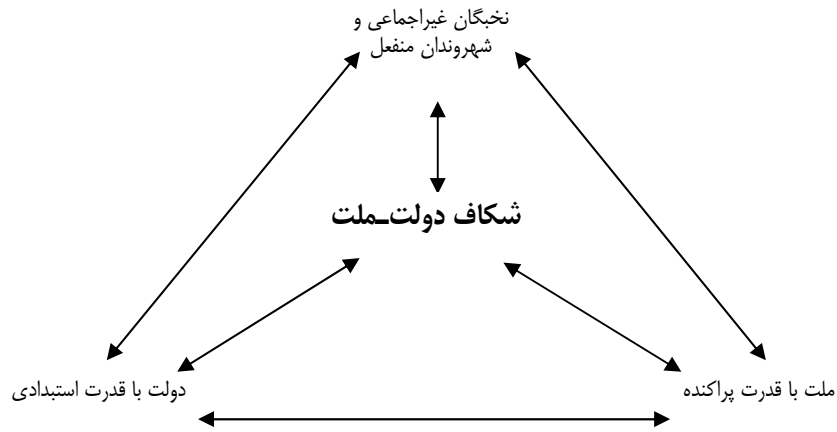
منبع: مطالعه حاضر

در حالت نخست که با نام رابطه دولت-ملت قوی معرفی شده است، ساختار ملت یک ساختار همبسته و منسجم است و نوع ملت، ملتی واحد و همبسته در معنای اجتماع اجتماعات است. البته این به آن معنا نیست که ملت از نظر فرهنگی دارای یکدستی کامل است، بلکه ممکن است جامعه دارای تنوع بالای فرهنگی نیز باشد. اما این تنوع تحت یکسری معیارهای عام و مقبول به وحدت رسیده باشد. ازسوی دیگر ساختار و ماهیت قدرت دولت نیز مبتنی بر تقسیم‌بندی مان (۱۹۹۳) از نوع قدرت زیربنایی و سازنده است. در این صورت و در این ساختار دولت-ملت، عنصر سوم نخبگان و شهروندان این قابلیت را دارند که با استفاده از قدرت عاملیت خود و با حضور شرط ضروری حاکمیت قانون، رابطه بین دولت و ملت را در قالب سازمان‌دهی مشخصی با نام جامعه مدنی تنظیم کنند. به عبارتی در این وضعیت در سطح سیستم اجتماعی-سیاسی رابطه مبتنی بر شهروندی^۱ فرصت ایجاد یک رابطه قوی، پویا و هماهنگ بین دولت و ملت را از نوع تشکیل جامعه مدنی فراهم می‌کند.

درمقابل مدل بالا، اگر ساخت قدرت دولت مبتنی بر قدرت استبدادی باشد و ملت به معنای واقعی، یعنی اجتماع اجتماعات شکل نگرفته باشد و دارای قدرتی متفرق و پراکنده در قالب گروه‌های قومی و منشعب دیگر باشد، این فضا به وجود می‌آید تا قدرت عاملیت گروه‌های راهبردی به شکل غیراجماعی و مخرب درآید و یا ضعیف و انفعالی عمل کند. در این وضعیت به احتمال بالا، افراد ساکن در جامعه نه به عنوان شهروندانی که دارای حقوق شهروندی هستند، بلکه صرفاً به عنوان افرادی ساکن^۲ و مقیم شناخته می‌شوند که در این شرایط به احتمال فراوان جامعه به سمت تجربه شکاف بین دولت و ملت پیش می‌رود.

-
1. Citizenship
 2. Denizenship

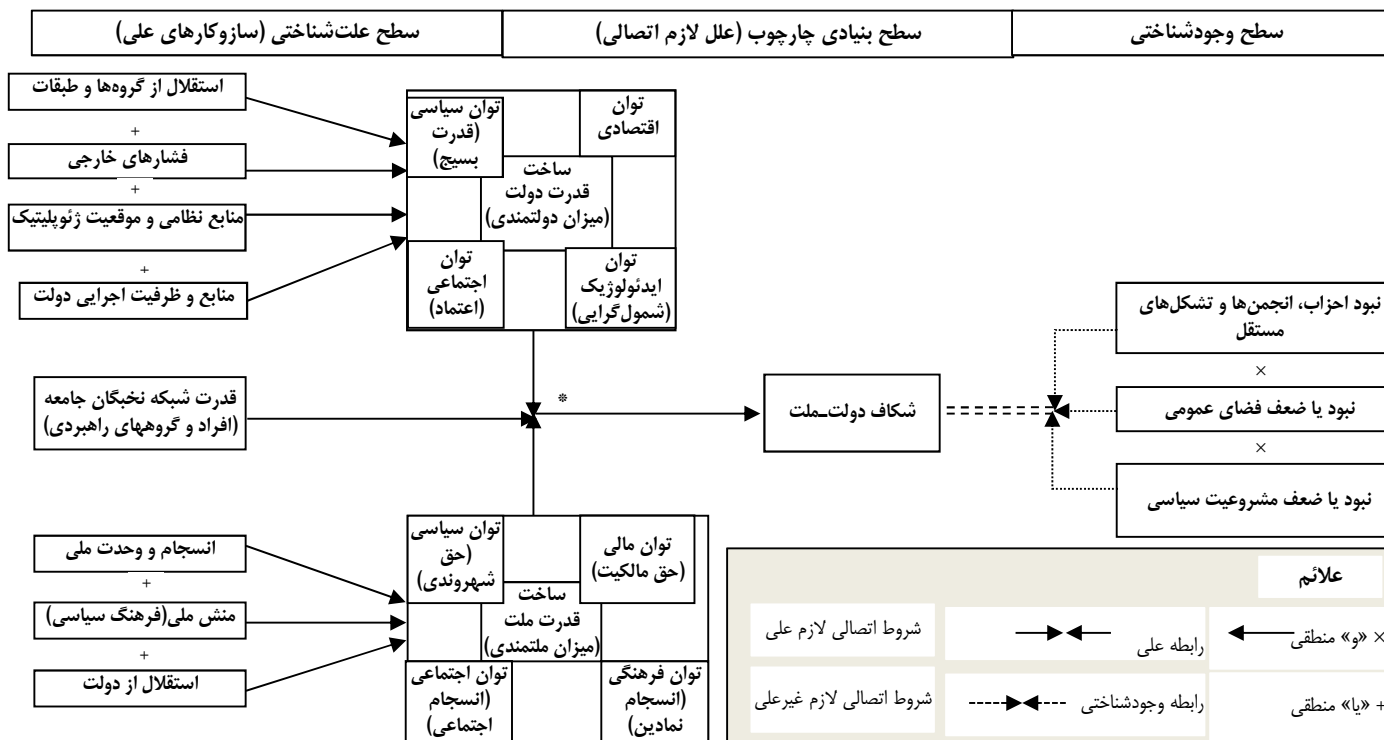
نمودار شماره (۴). مدل سه ضلعی رابطه دولت-ملت ضعیف (جامعه شکننده)



منبع: مطالعه حاضر

اگرچه در مدل بالا بنیان نظری شکاف دولت-ملت تئوریزه شده است، اما می‌توان این مدل را بسط داده و عوامل مؤثر بر دو موجودیت ساختار دولت و ملت را در قالب روابط و سازوکارهای دخیل در شکاف دولت-ملت به صورت نمودار شماره (۵) توضیح داد.

نمودار شماره (۵). ساختار نظری دوسطی شکاف دولت-ملت



مدل نظری فوق متشکل از دو سطح اولیه و ثانویه است که سطح اولیه شامل هسته اصلی و بنیادی مدل، پیش از این توضیح داده شد. در این سطح عوامل علی و رخداد (شکاف دولت-ملت) در یک ارتباط علی منطقی دیده می‌شود. ساختار منطقی موجود در این سطح ممکن است خود را به دو شکل خود نشان دهد. شکل نخست، مجموعه‌ای از عوامل علی که به صورت انفرادی برای تحقق نتیجه لازم و به صورت ترکیبی کافی هستند. شکل دوم، مجموعه‌ای از عوامل علی که به تنهایی برای تحقق نتیجه کافی و نه لازم هستند. گئورتز و ماهونی (۲۰۰۵: ۵۰۱) ساختار نخست را «علل لازم اتصالی»^۱ می‌نامند که ترکیبی از شرایط لازم هستند که برای نتیجه کافی می‌باشند و ساختار دوم را «هم‌غایتی»^۲ می‌نامند، به معنای شرایط متعددی که برای تولید یک رخداد یکسان کافی هستند؛ همان چیزی که راگین با عنوان «مسیرهای چندگانه» از آن نام می‌برد (راگین، ۱۹۸۷). در واقع اگر بخواهیم با بیانی منطقی این مطلب را مطرح کنیم، به این صورت است که حالت نخست روابط بین عوامل علی را با «و» منطقی و حالت دوم رابطه بین عوامل را با «یا» منطقی نشان می‌دهد. در ساختار مورد نظر تبیین شکاف دولت-ملت به شکل نخست بوده و به بیان منطقی به این صورت است:

$$C_{sn} = P_s \times P_n \times P_e$$

عاملیت گروه‌های راهبردی (قدرت نخبگان) × قدرت ملت × قدرت دولت = شکاف دولت-ملت

یعنی قدرت ملت، قدرت دولت و میزان عاملیت افراد و گروه‌های راهبردی به تنهایی شرط‌های لازم شکاف هستند، اما ترکیب این سه عامل به عنوان شرط‌های کافی شکاف دولت-ملت عمل می‌کنند

سطح ثانویه^۳ سطحی است دربرگیرنده متغیرها و عواملی است که اگرچه در ساختار نظری محوریت ندارند، لیکن نقش نظری مهمی را ایفا می‌کنند. لازم به ذکر است همان‌گونه که گئورتز و ماهونی می‌گویند، نقش متغیرهای سطح ثانویه صرفاً

1. Conjunction of Necessary Causes
2. Equifinality
3. Secondary Level

عملیاتی کردن متغیرهای سطح بنیادی نیست، بلکه روابط علی مؤثر بر تحقق متغیر نتیجه اصلی را نشان می‌دهند. بین سطح بنیادی و سطح ثانویه سه نوع رابطه منطقی می‌توان در نظر گرفت؛ رابطه علی، وجودشناختی^۱ و جانشینی^۲ (گئورتز و ماهونی، ۲۰۰۵: ۵۰۳). سطح ثانویه ساختار بالا متشکل از دو قسمت مجزا است. قسمت سمت چپ که نشان‌دهنده شرط‌های ضروری ساختار قدرت دولت و قدرت ملت است و قسمت سمت راست که علل وجودشناختی شکاف دولت-ملت را نشان می‌دهد. در قسمت چپ، از بین عوامل علی تعیین‌کننده در ساخت قدرت (بر مبنای نظریات قدرت)، انواع مختلف قدرت و منابع آن و همچنین نیم‌نگاهی به رویکرد روشی نهادگرایی تاریخی به‌عنوان رویکرد مناسب تحلیل‌های تطبیقی-تاریخی، عوامل مهمی که به‌صورت ساختاری در ساخت قدرت و در نهایت شکاف دولت-ملت دخیل هستند، انتخاب شده‌اند. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ساخت قدرت دولت ترکیب منطقی متغیرهای فشار خارجی^۳ به‌عنوان معرفی از قدرت دیپلماتیک و بین‌المللی دولت، موقعیت ژئوپلیتیک و منابع نظامی به‌عنوان معرف قدرت نظامی^۴، ظرفیت دولت^۵ به‌عنوان معرفی از قدرت اقتصادی و بوروکراتیک دولت و همچنین استقلال نسبی^۶ از طبقات و گروه‌های اجتماعی است. به‌صورت منطقی می‌توان معادله مربوط به ساخت قدرت دولت را به‌صورت زیر نوشت که در آن علامت (+) به‌معنای «یا»ی منطقی می‌باشد.

$$P.S = F.P + M.P + S.C + A$$

همچنین ساخت قدرت ملت نیز ترکیب منطقی سه عامل انسجام و وحدت ملی^۷، منش ملی^۸ و فرهنگ سیاسی به‌معنای خلیات یک ملت و استقلال نسبی از

1. Ontological
2. Substitutability
3. Foreign Pressure
4. Military Power
5. State Capacity
6. Autonomy
7. National Unity
8. National Character

دولت است. هریک از این عناصر به‌گونه‌ای یک یا ترکیبی از منابع قدرت را بازنمایی می‌کنند؛ یعنی قدرت نمادین در عامل وحدت ملی، قدرت سیاسی و ایدئولوژیک در فرهنگ سیاسی و قدرت مالی و اقتصادی در استقلال از دولت خود را نشان می‌دهد.

$$P.N = N.U + N.C + A$$

قسمت سمت راست این تصویر، رابطه وجودشناختی مرتبط با شکاف دولت‌ملت را نشان می‌دهد که در واقع همان ویژگی‌های تعریف‌کننده ضروری، وجودی و ساختاری شکاف به‌شمار می‌آیند. همان‌گونه که در این ساختار دیده می‌شود، شکاف دولت‌ملت در اینجا به‌مثابه فقدان یا ضعف در مشروعیت سیاسی و فقدان فضای عمومی و جامعه مدنی تعریف شده و ویژگی‌های وجودی موردنیاز آن نیز نام برده شده است. بنابراین شکاف دولت‌ملت به‌صورت وجودی به‌شکل حاصل ضرب منطقی سه خصلت نبود احزاب، انجمن‌ها و تشکل‌های مستقل، نبود یا کاستی در فضای عمومی و ضعف در مشروعیت سیاسی تعریف شده است.

جمع‌بندی

شکاف دولت‌ملت به‌عنوان یکی از مسائل اجتماعی-سیاسی سطح کلان تحت تأثیر عواملی علی در سطوح خرد و کلان است که بستر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و محیط داخلی و بین‌المللی شکل و نوع آن را مشخص می‌کند. با هدف به‌قاعده درآوردن این عوامل و سازوکارهای وقوع رخداد شکاف دولت‌ملت به‌صورت نظری، یک چارچوب تلفیقی ارائه شد که هسته اصلی آن متکی بر قدرت و نوع دولت و ملت برآمده از آن است. در جمع‌بندی مطالب بیان‌شده با توجه به چارچوب نظری بحث‌شده، قضایای زیر به‌صورت فرض‌های اولیه و کلی برای مطالعه و تحلیل شکاف دولت‌ملت استخراج شده است که می‌توان صحت و سقم آنها را با محک تجربه بررسی کرد.

۱. نوع و میزان قدرت دولت (غلبه قدرت استبدادی بر قدرت اجرایی) یکی از علل موجه شکاف دولت‌ملت است. یکی از ویژگی‌های مشخص دولت‌های کاملاً

مدرن به قول مایکل مان (۱۹۸۶) سطح پایین «قدرت استبدادی»^۱ است. منظور از قدرت استبدادی این است که رهبران حکومتی بتوانند به صورت دلخواهانه افراد و گروه‌ها را در کل جامعه مورد تشویق و تنبیه قرار دهند. قدرت استبدادی محدودیت و مانعی برای دامنه و کارایی کنش‌های اجرایی و امنیت و ضمانت کنش‌های فردی در مقابل کنش‌های دولت است. در واقع رژیم‌های دیکتاتور و سنتی از مقادیر زیادی قدرت استبدادی برخوردارند و فاقد یک قدرت زیربنایی برای تغییر شکل دادن جامعه و استخراج منابع گسترده هستند؛ چنین رژیم‌های اغلب متکی به نمایش قدرت استبدادی خود برای ترساندن مخالفان هستند و سعی می‌کنند از این طریق وفاداری توده و نخبگان را کسب کنند. اگرچه گاهی اوقات دولت‌ها با استفاده از این نوع قدرت استبدادی اقدام‌هایی در راستای پیشرفت انجام داده‌اند و نوعی رشد اقتصادی «زورکی»^۲ مبتنی بر انحصار سرمایه‌گذاری را موجب شده‌اند، اما این نوع رشد و پیشرفت مستمر و طولانی مدت نیست (بکر و گلدستون، ۲۰۰۵: ۱۹۳-۱۹۲).

۲. هرچه میزان توان و ظرفیت دولت (دولتمندی) بالا باشد، امکان شکل‌گیری یک دولت قوی و پویا بیشتر می‌شود و از این طریق امکان پل‌زنی بین دولت و ملت افزایش می‌یابد. توان و ظرفیت اجرایی دولت^۳ نقش مهمی در شکاف دولت-ملت دارد. امروزه این ایده پذیرفته شده‌ای در مورد دولت مدرن است که باید تنوع کارکردهای خود را به گونه‌ای اجرایی کند که بیشتر از هدف اولیه دولت یعنی انحصار مشروعیت قدرت در قلمروش- باشد. بنابراین توان اجرایی، متغیر مهمی است که می‌تواند ثبات یا بی‌ثباتی یک دولت را تحت تأثیر قرار دهد. هرگونه کاستی در این زمینه منجر به از دست رفتن مشروعیت و اعتماد بین شهروندان و دولت می‌شود و در نهایت استمرار این وضعیت به تضعیف عاملیت دولت منجر می‌شود (پولوچینی، ۲۰۱۰: ۴-۳).

۳. هرچه در فرایند دولت‌سازی، استقلال منابع مورد استفاده دولت از یک گروه یا طبقه خاص بیشتر باشد، به تشکیل یک دولت قوی و حداکثری (همه‌گیر) کمک

1. Despotism Power
2. Force-Feed
3. Capability to Perform

می‌کند و درمقابل اگر دولت به یک طبقه یا گروه خاص وابستگی منبعی (اعم از مالی، نظامی و ایدئولوژیکی) داشته باشد، یک دولت حداقلی (به معنای دولت خاص‌گرا و نه یک دولت کوچک) تشکیل می‌شود که امکان شکاف بین این نوع دولت با جامعه بالا است.

۴. به میزانی که یک نظام سیاسی-اجتماعی در فرایند ملت‌سازی موفق‌تر عمل کند و بر عناصر عام شکل‌گیری ملت تأکید داشته باشد، امکان انسجام و وحدت ملی بالاتر رفته و زمینه برای ایجاد پیوند قوی دولت-ملت مهیا می‌شود.

۵. هرگاه شکاف دولت-ملت به صورت متوازی با شکاف‌های اجتماعی (شکاف متراکم) عمل کند، امکان قطبی‌شدن جامعه قوت گرفته و شرایط برای تبدیل شکاف دولت-ملت به تضاد فراهم می‌شود.

۶. هرچه شبکه نخبگان سیاسی موجود در یک جامعه، بیشتر از درجه بالای انسجام و اجماع برخوردار باشند، امکان تضاد دولت-ملت کمتر خواهد شد. نخبگان اجتماعی توسعه‌خواه به عنوان یک فرصت برای نظام سیاسی-اجتماعی می‌توانند اثر افزایشی بر انسجام ملی داشته باشند. علاوه بر این، در صورت تعامل مثبت دولت و فراهم آوردن زمینه برای جذب این قبیل افراد، امکان جذب حداکثری بالا رفته و تضادهای سیاسی تبدیل به رقابت‌های سیاسی می‌شوند.

۷. کاهش مشروعیت دولت به عنوان علت موجه شکاف دولت-ملت متأثر از رابطه بین دولت-جامعه است. در جوامعی که متشکل از هویت‌های چندگانه رقیب هستند، اگر این امکان برای برخی از این هویت‌ها در دسترسی به دولت محدود شود و به عبارتی ترد^۱ شوند، دولت در خطر از دست دادن مشروعیت قرار می‌گیرد و رابطه دولت-جامعه به شدت دچار محدودیت می‌شود. علاوه بر این هرچه دولت به گروه‌های ذی‌نفع قدرتمند وابسته شود، دامنه کنش‌های بالقوه‌اش محدودتر می‌گردد. در مجموع مطابق نظر اوآنز (۱۹۹۵) آنچه برای کنش اثربخش دولت مطلوب است، ترکیب متقارنی از خودمختاری دولت^۲ و حکم‌شدگی (جاگیری)

-
1. Exclude
 2. State Autonomy

دولت در جامعه^۱ است (لانگ و روشمیر، ۲۰۰۵: ۷-۴).

۸. هرچه تعداد و تنوع گروه‌ها و نهادهای واسطه بین دولت و جامعه بیشتر باشد (جامعه مدنی پویا و قوی)، احتمال برقراری ارتباط دوجانبه بین شهروندان و دولت نیز بیشتر خواهد بود.

۹. پیوند و انسجام قوی بین دولت-ملت مشروط به داشتن شهروندانی فعال و مشارکت‌جو است که بستر تربیت چنین شهروندانی علاوه‌بر وجود یک حوزه عمومی پویا و فعال، منوط به رعایت حقوق شهروندی است.

۱۰. میزان و حجم دخالت شهروندان در رابطه بین دولت-ملت بستگی به نوع رابطه بین این دو (عمودی/افقی) دارد. بدون شک در مورد رابطه جامعه و دولت یکی از عوامل مؤثر بر کارایی دولت، ویژگی‌های جامعه‌ای است که دولت در آن جای گرفته است. مثلاً ساخت اقتصادی جامعه، ترکیب جمعیتی آن و... بر دولت تأثیر دارد. به‌عنوان نمونه هنگامی که روابط اجتماعی در یک جامعه مبتنی بر سلسله‌مراتب سلطه و وابستگی پاتریمونیالی یک خاندان باشد، دولت در این جامعه به‌سمت این واسطه کشیده می‌شود و به‌این‌وسیله منابع و اطلاعات و قدرت آن نیز محدود می‌گردد. همچنان‌که رابرت پاتنام (۱۹۹۳) نیز در مطالعه اصلاحات دموکراتیک در ایتالیا دریافت، هرچه روابط دولت-جامعه افقی‌تر باشد، امکان اینکه تعداد بیشتری از افراد بتوانند درگیر این رابطه شوند، بیشتر است.

۱۱. کاهش شکاف دولت-ملت و حفظ تعادل رابطه بین این دو مشروط به تحقق جامعه مدنی و دخالت شهروندان جامعه است. یکی از نکاتی که هم‌زمان با فرایند دولت‌سازی و ایجاد نهادهای رسمی باید مورد توجه قرار گیرد، حمایت از شکل‌گیری جامعه مدنی و دخالت دادن شهروندان است. زیرا از این طریق است که می‌توان تعادل این رابطه را حفظ کرد و دولت را در مقابل جامعه پاسخ‌گو و مسئول بار آورد. ازجمله نکات دیگری که در چنین فرایندی باید به آن توجه شود، خاص جوامع تفکیکی است که شامل گروه‌های مختلف (قومی، زبانی، نژادی و مذهبی) می‌شوند. در این شکل از جوامع لازم است به رابطه بین قدرت، نخبگان و چگونگی حضور و مشارکت دادن این

گروه‌ها نیز پاسخ داده شود (حایدر، ۲۰۱۱: ۷).

۱۲. نبود حاکمیت قانون شرط لازم و ضروری شکاف دولت و ملت قلمداد می‌شود. در صورت فقدان حاکمیت قانون در یک جامعه، امکان پیوندی پویا، قاعده‌مند و برابر بین دولت-ملت به شدت تضعیف می‌شود. پس حاکمیت قانون و دولت قانون‌پذیر شرط لازم عدم شکاف دولت-ملت است. اظهار نظر لانگ در این باره به‌طور واضح سازوکار اثر علی حاکمیت قانون را مشخص می‌کند: «نظم نهادینی که منجر به تنظیم روابط قدرت می‌شود، تحت تأثیر کارایی ساختار هماهنگی و دو مجموعه قواعد است، یکی قواعد فردی^۱ و دیگری قواعد قانونی^۲. اگر نهادهای دولتی به‌وسیله قواعد قانونی اجرایی شوند، اثربخشی اجرایی و تنظیمی آنها تقویت و در صورت استفاده از قواعد فردی از این دو جلوگیری می‌شود. بنابراین با کاربرد قواعد قانونی، اولاً قدرت ذخیره‌سازی کالاهای عمومی توسط دولت بالا می‌رود و ثانیاً کارکرد انجمن‌ها و بازار تقویت می‌شود و ثالثاً هم‌افزایی دولت-جامعه هم رونق می‌گیرد» (لانگ، ۲۰۰۵: ۵۲).

۱۳. اگر قواعدی که نظام سیاسی برای توزیع قدرت به‌کار می‌برد، دارای مشروعیت باشد و بازیگران صحنه قدرت به‌صورتی شفاف و قاعده‌مند به آن عمل کنند، اعتماد اکثریت مردم جلب شده و پیوندی پویا بین دولت و ملت برقرار می‌شود و در غیر این صورت احتمال شکاف دولت-ملت بالا می‌رود.

۱۴. شکل و ماهیت حل و فصل دعاوی سیاسی^۳ نوع و میزان شکاف دولت-ملت را مشخص می‌کند. یکی از مؤلفه‌های بسیار اثرگذار بر رابطه جامعه و دولت، ماهیت حل و فصل دعاوی سیاسی است. در بسیاری از دولت‌های تضادآمیز و شکننده رابطه، مبتنی بر قیومیت و عدم پاسخ‌گویی است. در چنین سیستم‌هایی نخبگان قدرت که از رانت‌های درآمدی و قیومیت منتفع می‌شوند، عرصه را برای حضور عموم شهروندان تنگ کرده و در نتیجه ممکن است در چنین وضعیتی شهروندان به‌وسیله دولت با اعمال خشونت و سرکوب از زندگی عمومی طرد

1. Personal Rule
2. Legal Rule
3. Political Settlement

شوند. البته این امر می‌تواند به‌عنوان پیامد رابطه ضعیف و منفی بین دولت-جامعه نیز قلمداد شود (حایدر، ۲۰۱۱: ۶).

در جوامع مردم‌سالار و درجایی که بستر حل و فصل دموکراتیک اختلافات وجود دارد، فعال شدن شکاف‌های اجتماعی مختلف و سیاسی شدن آنها به‌سبب وجود مسیرهای قاعده‌مند، مشروعیت‌آپوزیسیون و در نتیجه گردش پیوسته قدرت، سبب قوام نسبی نظام سیاسی می‌شود؛ یعنی اینکه میزان موفقیت نظام در حل و فصل تضادهای درونی موجب بالا رفتن مشروعیت نظام می‌گردد (قوام، ۱۳۸۲: ۵۸). برعکس، در نظام‌های پاتریمونیال و در نبود سازوکارهای قانونی حل تضاد، شکاف‌های سیاسی به‌عنوان توطئه محسوب شده و یا به‌شدت سرکوب شده و یا در بلندمدت متراکم و موجب شکنندگی و فروپاشی نظام سیاسی می‌شوند (کومیسو، ۱۹۸۶: ۲۰۵)*.

منابع

- اندرسون، پری (۱۳۹۰)، *تبارهای دولت استبدادی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر ثالث.
- بدیع، برتران؛ بیرن‌بوم، پیر (۱۳۷۹)، *جامعه‌شناسی دولت*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: انتشارات باز.
- بشیریه، حسین؛ قاضیان، حسین (۱۳۸۰)، «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۳۰، صص ۷۴-۳۹.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۷)، «نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی»، در: *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۷۸)، *دولت و جامعه مدنی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- پرهام، باقر (۱۳۷۸)، *جامعه و دولت*، تهران: نشر و پژوهش فرزاد.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۹۳)، «یک برنامه پژوهش در جامعه‌شناسی نظری»، در: *تحلیل نظری و تطبیقی در جامعه‌شناسی*، تهران: نشر نی، صص ۵۱-۱۷.
- دلیرپور، پرویز (۱۳۸۸)، «درآمدی بر نظریه‌های گوناگون پیرامون جامعه‌شناسی سیاسی شکاف‌های اجتماعی»، در: *جامعه‌شناسی سیاسی شکاف‌های اجتماعی*، نوشته پیا نوریس و نیکی کدی، ترجمه پرویز دلیرپور و علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: انتشارت کویر، صص ۳۰-۱۵.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، *چالش‌های توسعه سیاسی*، چاپ دوم، تهران: نشر قومس.
- وینسنت، اندرو (۱۳۸۹)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- Becker, Jaime and Goldstone, Jack A. (2005), "State Development After Revolutions-Rapid State Building or Transforming Existing Structures Under Pressure?", in: *States and Development: Historical Antecedents of Stagnation and Advance*, M. Lange, D. Rueschemeyer, eds, Palgrave Macmillan, pp. 183-210.
- Bornschieer, Simon (2009), *Cleavage Politics in old and new democracies*, *Living Reviews in Democracy*, available at: <http://www.livingreviews.org/lrd-2009-6>.

Comisso, Ellen (1986), "Introduction: State Structures, Political Processes, and Collective Choice in CMEA States", International Organization, Vol. 40, No. 2, (Spring, 1986), pp. 195-238

Deegan-Krause, K. (2007), "New Dimensions of Political Cleavage", In: Oxford Handbook of Political Behaviour, edited by R. J. Dalton & H.-D. Klingemann, Oxford: Oxford University Press, pp:538-556.

Etzioni, Amitai (1996), "The Responsive Community: A Communitarian Perspective", American Sociological Review, Vol. 61, No. 1, pp. 1-11.

Evans, P. B. (1995), Embedded autonomy: States and industrial transformation, Princeton: N.J: Princeton University Press.

Goertz, Gary and Mahoney, James (2005), "Two-Level Theories and Fuzzy-Set Analysis", Sociological Methods & Research, Vol. 33, No. 4, pp. 497-538.

Haider, Huma (2011), State-Society Relations and Citizenship in Situations of Conflict and Fragility, Governance and Social Development Resource Centre (GSDRC), University of Birmingham.

Higley, John and Burton, Michael G. (2006), Elite Foundations of Liberal Democracy, Rowman & Littlefield Publishers, INC.

Janoski, Thomas and Gran, Brain (2003), "Political Citizenship: Foundations of Rights", in: Handbook of Citizenship Studies, edited by Engin F. Isin and Bryan S. Turner, London: SAGE Publications, pp 13-52

Jessop, Bob (2010), "Redesigning the State, Reorienting State Power, and Rethinking the State", in: Handbooks of Sociology and Social Research, Edited by Kevin T. Leicht and J. Craig Jenkins, New York: Springer Press, pp.41-62.

_____ (2007), State Power: A Strategic-Relational Approach, Cambridge: Polity.

Lange, Matthew and Rueschemeyer, Dietrich (2005), "States and Development", in: States and Development: Historical Antecedents of Stagnation and Advance, edited by Matthew Lange and Dietrich Rueschemeyer, Palgrave Macmillan, pp.3-25.

Lange, Matthew (2005), "The Rule of Law and Development: A Weberian Framework of States and State-Society Relations", in: States and Development: Historical Antecedents of Stagnation and Advance, edited by Matthew Lange and Dietrich Rueschemeyer, Palgrave Macmillan, pp. 48-66.

Lipset, S. M. & Rokkan, S. (1967), "Cleavage Structures, Party Systems, and Voter Alignments: An Introduction", In S.M. Lipset & S. Rokkan (Eds.), Party Systems and Voter Alignments: Cross-national Perspectives, New York: Free Press, pp. 1-64.

Mahoney, James (2004), "Revisiting General Theory in Historical Sociology", *Social Forces*, 83(2), pp. 459-489.

Mann, M. (1986), *The Sources of Social Power*, Vol.1, Cambridge: Cambridge University Press.

_____ (1993), *The Sources of Social Power*, 2. Cambridge: Cambridge University Press.

Migdal, Joel S. (2001), *State in Society: Studying How States and Societies Transform and Constitute One Another*, Cambridge Studies in Comparative Politics, Cambridge: Cambridge University Press.

Moore, M. (2005), *Consultant's Report on Published Studies, Principally on Burkina Faso and Ethiopia*, The Institute of Development Studies, Sussex, UK in *Methods of Analysing Power—A Workshop Report*, Division for Democratic Governance, Sida.

Moreno, A. (1999), *Political Cleavages. Issues, Parties, and the Consolidation of Democracy*, Boulder, CO: Westview Press.

Morriss, P. (2002), *Power: A Philosophical Analysis*, Manchester: Manchester University Press.

POULIGNY, Béatrice (2010), *State-Society Relations and Intangible Dimensions of State Resilience and State Building: A Bottom-Up Perspective*, EUI RSCAS; 2010/33; *European Report on Development*, (<http://hdl.handle.net/1814/13855>).

Putnam, R. D., Leonardi, R., & Nanetti, R. (1993), *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy*, Princeton, N.J: Princeton University Press.

Rae, Douglas W. and Taylor, Michael (1970), *The Analysis Of Political Cleavages*, New Haven and London: Yale University Press

Ragin, Charles C. (1987), *The Comparative Method*, Berkeley: University of California Press.

Sellers, Jefferey M. (2011), "State-Society Relations:", in: *SAGE Handbook of Governance*, edited by Mark Bevir, London: Sage Publications.

Tilly, Charles (2000), *Processes and Mechanisms of Democratization Sociological Theory*, Vol. 18, No. 1, pp 1–16.

Turner. Janathan H. (2003), *Human Institution: A Theory of Societal Evolution*, Oxford: Rowman & Littlefield Publisher.

Zuckerman, Alan S.(1975), "Political Cleavage: A Conceptual and Theoretical Analysis", *British Journal of Political Science*, No 5(2), pp. 231-248.

